

# تفسیر موضوعی

## اخلاقی (۱)

دکتر علی غضنفری

## بسم الله الرحمن الرحيم

### جایگاه علم تفسیر

اهمیت و جایگاه علم تفسیر را چون هر علم دیگر از موضوع، غایت و نیاز به آن بدست می‌آید. موضوع تفسیر کلام خداوند است. غرض و فایده از تفسیر، رسیدن انسان به سعادت حقیقی است. در مورد نیاز انسان به تفسیر باید گفت: هر کلام دینی و یا دنیوی به معارف دینی نیز محتاج است و آن متوقف بر کتاب خدا می‌باشد.

طبرسی در همین ارتباط می‌گوید:

علم تفسیر شریفترین علمها از نظر موضوع است و این علم است که انسان را به فهم مقاصد وحی آشنا می‌سازد و او را به احکام وحی خدا آگاه و به وظایف الهی بندگان، عالم می‌گرداند و این هدف و غایت در حقیقت شریفترین اهداف و بهترین راه سعادت است.

### تفسیر موضوعی

قبل از اینکه به اهمیت و میزان توجه به روشهای تفسیر پرداخته شود، ضروری است که معنی معمول و رایج تفسیر موضوعی را بدانیم.

زمانی که صحبت از تفسیر قرآن می‌شود، منظور همان تفسیر ترتیبی است که آیات قرآن را به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهند. این شیوه (تفسیر ترتیبی) از آغاز تاکنون در تفسیر قرآن معمول بوده و اکثر دانشمندان و عالمان بزرگ اسلام از این روش استفاده می‌کردند. در نقطه مقابل این روش، در دوره معاصر، راه دیگری برای دستیابی به معانی و حقیقت قرآن رایج گشته است. و آن پاسخ گویی به نیازهای انسانی، در برابر مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و... یا بررسی موضوعات آنهاست.

مثلاً اگر بخواهیم در باره «اهداف اجتماعی قرآن» صحبت کنیم باید به آیاتی که در باره کمک به دیگران و... و نیز اعمال اجتماعی مثل حج و یا اعمالی که به رشد و شکوفایی انسان می‌انجامد توجه کنیم و نتیجه‌ای از مجموعه آنها بدست آوریم این شیوه از تفسیر قرآن «تفسیر موضوعی» نامیده می‌شود.

پس تفسیر موضوعی به تفسیری گفته می‌شود که از نتیجه چند واژه یا چند مفهوم مماثل بدست آید. مفسر در این شکل تفسیری، واژه‌ها و یا عبارات قرآنی همنوا را کنار هم گذاشته و از مجموعه آنها معنای واژه و یا عبارت مورد نظرش را استخراج می‌کند. پس کار عمده مفسر در این نوع تفسیر، یافتن آیات و طبقه بندی آنها برای حصول نتیجه است. پس می‌توان این تفسیر را چنین تعریف نمود: تلاش مفسر در فهم دیدگاه قرآن در باره موضوعی

خاص با تحصیل نتیجه از آیات همنوا با موضوع.

دو مبنا

در میان مفسرانی که به تفسیر موضوعی اهتمام ورزیده‌اند، دو مبنا دیده می‌شود:

گروهی از مفسران از آغاز در پی عناوین و سرفصلهایی هستند که در متن قرآن مطرح شده و بایستی با تلاش مفسر، آیات مرتبط با آن در یک سوره و یا در کل قرآن شناسایی شود و مورد سنجش قرار گیرد. بر اساس این باور تعریفی که از تفسیر موضوعی صورت می‌گیرد این خواهد بود:

تفسیر موضوعی دانشی است که قضایای قرآنی را که هدف یکسانی دارند، به بحث می‌گیرد، از راه گردآوری آیات پراکنده و وابسته به آن قضایا و مطالعه آنها به گونه خاص و بر اساس شرایط معین، به قصد فهم معانی و شناخت عناصر قضایا و پیوند بین آنها.

دسته دیگری از مفسران تفسیر موضوعی، بر این باورند که موضوع محوری را می‌توان از مسائل عینی و نیازهای فکری و اجتماعی، خارج از متن قرآن برگرفت و در پهنه آیات وحی به بررسی شناختها و پیامهای قرآن پرداخت. پس تفسیر موضوعی عبارت است از طرح مسأله‌ای از مسائل اعتقادی، اجتماعی یا مسائل مربوط به هستی که در زندگی مطرح است و پرداختن به بررسی و ارزشیابی آن مسأله از دیدگاه قرآنی تا نطفه نظر و رهنمود آن در خو آن مسأله آشکار گردد.

شهید صدر دو تعبیر در تعریف تفسیر موضوعی دارد که یکی از آن دو، همسو با مطلب مورد نظر است.

وی می‌نویسد:

نظر خواهی از قرآن در باره یافته‌های بشری بیانی از تفسیر موضوعی است. این دو نگرش در مواردی هم با یکدیگر ناهمخوانی داشته‌اند.

اهمیت تفسیر موضوعی

همانطور که می‌دانیم نزول قرآن بر پیامبر با توجه به نیازها و شرایط خاص آن زمان و به تدریج صورت می‌گرفت. بر این اساس بسیاری آیات قرآن تنها یک بعد از ابعاد گوناگون موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد. مثلاً در مورد «قیامت» در بعضی آیات، فقط اصل امکان معاد مطرح می‌شود. و در جاهای دیگر پرده از شبهات دیگر معاد برداشته شده‌است. کنار هم گذاشتن این آیات نتیجه‌ای کامل از تصویر معاد در قرآن ارائه خواهد داد.

قابل گذشت نیست که تفسیر موضوعی نقش بسیار حساسی در ترویج علم و عمل دارد، چرا که موضوع در تفسیر موضوعی حاصل نیاز فردی و اجتماعی انسان است و رفع این نیاز لازم و ضروری می‌باشد.

علاوه اینکه امروزه تبلیغ از اسلام بدون بیان دیدگاه اسلام در موضوعات خاص اجتماعی ممکن نیست، مبلغ باید بتواند نظر اسلام را در مورد مسائل مهم اجتماعی و جهانی مطرح نماید و این امر بدون تفسیر موضوعی امکان‌پذیر

نیست چرا که در واقع تفسیر موضوعی متکفل پرنمودن همین خلل می‌باشد.

پس در واقع تفسیر موضوعی یک ضرورت محسوب می‌شود. علاوه بر این می‌توان به دلایل دیگری برای اعتبار تفسیر موضوعی و بیان اهمیت آن اشاره نمود. ۱- هر چند آیه ۷ آل‌عمران در بیان وجود متشابهات در قرآن در مقابل محکومات است، ولی توجه دادن متشابهات به محکومات و سپس اخذ نتیجه از مجموعه آنها لازم شمرده شده‌است. پس این آیه به نحوی اشاره بر صحت تفسیر موضوعی یعنی کنار هم گذاشتن آیات متشابه و محکم و گرفتن نتیجه از آن می‌نماید.

۲- در روایات معصومین علیهماالسلام گاه چندین آیه کنار هم مطرح و نتیجه‌ای از آن اخذ شده‌است. در این باره به موعظه پیامبر به ابن مسعود توجه کنید. حضرت به آیات ۱۰ از مر، ۷۵ فرقان، ۱۱۱ مؤمنون، ۱۲ دهر، ۵۴ قصص، ۲۱۳ بقره، ۱۵۵ بقره استناد جسته است.<sup>۱</sup> نیز بحارالانوار از حضرت امیر علیه‌السلام توضیحی در مورد کفر آورده‌است که حضرت به آیات ۲۴ جاثیه، ۷۸ بقره، ۶ بقره، ۱۴ نمل، ۸۹ بقره، ۸۴ و ۸۵ بقره و چندین آیه دیگر استناد نموده‌است<sup>۲</sup> و...

۳- قرآن از ناحیه حکیم نازل شده‌است. طبعاً بعضی کلام او ناقض بعض دیگر نیست بلکه تصدیق کننده می‌باشد. عقل حکم می‌کند که می‌توان از همین ویژگی بهره برد و برای تفسیر آیه‌ای به آیه‌ای دیگر رجوع نمود.

۴- تفسیر موضوعی فرع بر تفسیر ترتیبی است. یعنی کسی که آیات قرآن را کنار هم می‌گذارد تا نتیجه‌ای اخذ کند، قطعاً از دیدگاه مفسران ترتیبی بهره می‌برد. به بیان دیگر تفسیر موضوعی بعد از تفسیر ترتیبی پیش می‌آید. مفسر بعد از اینکه با آیات قرآن آشنا گردید توان آن را می‌یابد که آیات هم‌نوا را برای حصول نتیجه‌ای کاربردی کنار هم بگذارد. پس اینکه برخی تصور کرده‌اند، تفسیر موضوعی به معنای حذف تفسیر ترتیبی است، صحیح نمی‌باشد.

چرا قرآن موضوعی نیست؟

قرآن کتاب زندگی است و زندگی پر از فراز و نشیبهایی است که هر لحظه مقتضیاتی خاص را می‌طلبد. به عبارت دیگر هر لحظه چیزی پیش می‌آید که با آنچه در لحظات بعد حادث می‌گردد در یک موضوع نمی‌گنجد، به همین علت است که نمی‌توان زندگی را به طبقات معین در زمانهای خاص تقسیم نمود، و شاید همین امر موجب شده‌است که قرآن کریم، کتابی موضوعی نباشد.

بعد از نزول همه قرآن نیز موضوع‌بندی آیات امکان‌پذیر نبود چرا که هر آیه فقط از یک موضوع سخن نگفته‌است و چه بسا آیه‌ای دهها موضوع را مطرح نموده باشد و بنابراین موضوع‌بندی آیات مستلزم تکرار زیاد آنها می‌گشت.

سابقه تفسیر موضوعی

<sup>۱</sup> - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۲.

<sup>۲</sup> - بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۰۰.

هر چند تفسیر موضوعی در قرن چهارده شکوفا شد، ولی می‌توان ریشه‌های آن را در تفسیر معصومین علیهما السلام ردیابی کرد.

پی‌جویی ریشه‌های این نگرش تفسیری، می‌تواند به اعتبار آن بیفزاید و به آن پشتوانه شرعی و حجیت ببخشد. سابقه تفسیر موضوعی قرآن به عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌گردد، پیامبر گاه موضوعی به میان می‌آورد و چند آیه قرآن را از جاهای مختلف انتخاب می‌نمود و قرائت می‌کرد.

مثلاً آن حضرت، در باب سخن گفتن بدون علم و آگاهی به ابن مسعود فرمودند:

ابن مسعود بدون علم و آگاهی از چیزی سخن مران و تا نشنوی و نبینی حرفی مزن که خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»<sup>۱</sup>

و می‌فرماید:

«وَجَعَلُوا أَلْمَسِيكَةَ الَّذِينَ هُمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ إِنَّمَا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ»<sup>۲</sup>

و می‌فرماید:

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»<sup>۳</sup>

و نیز می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۴</sup>

گروهی از قرآن پژوهان، با استفاده از مفهوم کلمه «مثنایی» در آیه ۲۳ زمر (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّا) استفاده کرده‌اند که: مثنایی صفت قرآن است، یعنی بعضی از آیات قرآن بر بعض دیگر نظاره‌گرند و پاره‌ای دیگر را روشن می‌کنند. بنابراین تفسیر موضوعی که اساس آن بر جمع بین آیات و نتیجه‌گیری از آنهاست، تأیید قرآنی دارد.

استنادات معصومین علیهما السلام و نیز اندیشمندان اسلامی به قرآن هم نوعی تفسیر موضوعی است. اینکه انسان مثلاً سخنی بگوید و برای اثبات سخن خود به آیه‌ای از قرآن کریم استناد کند، همان تفسیر موضوعی است، او موضوع مورد بحث خود را به قرآن مستند ساخته‌است. حال چه به یک آیه استناد کند یا به چند آیه همنوا، کاری که مفسران در تفسیر موضوعی انجام می‌دهند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: القرآن یفسر بعضه بعضا.

پاره‌ای از قرآن، بخش دیگر را تفسیر می‌کند.

<sup>۱</sup> - اسراء، ۳۶.

<sup>۲</sup> - زخرف، ۱۹.

<sup>۳</sup> - ق، ۱۸.

<sup>۴</sup> - ق، ۱۶.

حضرت علی علیه السلام فرموده است: *ینطق بعضه ببعض*.

بعضی از آیات قرآن، در پرتو برخی دیگر از آیات سخن می‌گویند.

شکوفایی تفسیر موضوعی در قرن اخیر

قرن چهاردهم بستر رشد اندیشه‌های نوین و حرکت‌های جدید در روش و بینش دانشوران و مصلحان جوامع اسلامی است.

احساس شدید فرهیختگان و دانشمندان اسلام نسبت به زدودن غبار رکود و عقب ماندگی علمی از چهره امت اسلامی در این قرن، موجب خیزش مبارکی شد و نمودهای درخشانی داشت.

آنچه در پرتو این احساس شکل گرفت، در دو منظر در خور مطالعه است:

الف) دگرگونی در فهم دینی و تفسیر مفاهیم اخلاقی و اعتقادی.

ب) دگرگونی در ساختار تنظیم و شیوه ارائه دریافته‌ها و معارف دینی به جامعه.

حرکت نخست، محتوایی و زیربنایی بوده و حرکت دوم، ساختاری و در خدمت شتاب بخشیدن به دگرگونی محتوایی و هموار ساختن مسیر آن.

این مطالعه جدید در حوزه معارف دینی، نیازمند اتخاذ شیوه‌ای نوین بود که همپای بررسی راه‌های عملی برای گشودن آفاق گسترده پویایی و پیشرفت، به جستار شیوه‌هایی بپردازد که پاسخ‌گوی این نیاز باشد. به همین علت بود که در این قرن، تفسیر موضوعی مورد توجه قرار گرفت و به رسمیت شناخته شد.

زمینه‌های توجه به تفسیر موضوعی

آنچه باعث شده مفسران به تفسیر موضوعی روی آورند عوامل ذیل است:

#### ۱- بیان تدریجی معارف در قرآن

قرآن هر موضوعی را به گونه‌ای پراکنده و در سوره‌های گوناگون آورده است و در هر جا بعدی از ابعاد آن موضوع را بیان کرده است و البته این لازمه نزول تدریجی قرآن است.

#### ۲- تبلیغ اسلام

برای صیانت از دین، تبلیغ دین را در جامعه اسلامی و بین سایر ملل لازم است. به همین جهت دانشمندان اسلامی برای این رسیدن به این مهم در پی بیان نهائی دیدگاه اسلام در موضوعات مورد انتظار جوامع بشری هستند.

#### ۳- دفاع از اسلام

دانشمندان اسلامی در مقابل هجوم کسانی که اسلام را مخالف تمدن بشری معرفی کرده‌اند مجبور شدند که دیدگاه‌های علمی و اجتماعی اسلام را در مجموعه قرآن مطرح کنند. برخی نیز برای همخوانی دیدگاه‌ها قرآن با

تمدن و علم به قرآن روی آورده‌اند تا آن را برا حل مشکلات زندگی در عصر حاضر مطرح سازند.

#### ۴- رد اتهام مستشرقان.

گروهی از خاورشناسان قرآن را در بردارنده مطالب پراکنده دانسته‌اند. در برابر این اتهام مفسران مسلمان به تفسیر موضوعی قرآن روی آوردند.

#### ۵- نمایه سازی

با پیشرفت تکنولوژی و وارد شدن کامپیوتر به عرصه فعالیت‌های قرآنی برای نمایه سازی موضوعات قرآن و جستجوی سریعتر در موضوعات قرآن نیاز به تفسیر موضوعی قرآن بسیار بیشتر از گذشته خودنمائی می‌کند.

#### مراحل تفسیر موضوعی

اگر کسی بخواهد موضوعی را از نظر قرآن و عترت بررسی کند باید مراحل ذیل را طی کند تا مشخص نماید که، نظر اسلام در باره آن موضوع چیست.

مرحله اول: آیاتی که در آن زمینه وارد شده‌است، جمع آوری کند. در این مرحله آنچنان باید حضور ذهن در باره قرآن کریم داشته باشد که، همه آیاتی که در این زمینه نظر دارند نفیاً و اثباتاً جمع آوری نماید.

مرحله دوم: روایات معصومین در باره موضوع و نیز تفسیر آیات را جمع آوری و پردازش نماید.

مرحله سوم: بین آیات و روایات جمع آوری شده، جمع بندی کند. یعنی مطلقات را با مقیدات، عامها را با خاص، محکمهای روایی را با متشابها، ناسخها با منسوخ، مجملها را با مبین بسنجد، و همان کاری که در استنباط فقهی عمل می‌شود باید در هر موضوعی انجام دهد، تا بتواند نتایجی را که از بررسی آیات و روایات حاصل شده، ارائه دهد.

مرحله چهارم: در این مرحله بین نتایج به دست آمده از قرآن و ثمرات استنباط شده از روایات جمع بندی نهایی بنماید تا با هماهنگی قرآن و عترت، حاقّ مطلب را استنباط کند.

مرحله پنجم: البته ادب دینی و احتیاط علمی اقتضا می‌کند که بعد از طی این مراحل بگوید: مقتضای این آیه، این است یا مقتضای این روایت، چنین است نه آن که بگوید اسلام چنین می‌گوید. و اگر خواست نظر اسلام را نقل کند، به خود اسناد ندهد، بلکه محصول تحقیق محققانی که این مراحل استنباطی را سپری نموده‌اند، نقل کند، و بگوید: محققین ما چنین نظر داده‌اند، یا به عقیده من، نظر اسلام در این زمینه چنین است.

#### رعایت چند نکته

توجه به چند نکته مهم در تفسیر موضوعی ضروری به نظر می‌رسد.

۱- مفسر می‌بایست تمام آیات مرتبط با موضوع و تمام آیات مرتبط با مرادفات موضوع را استقراء نماید، طبعاً هر قدر این استقراء قوی‌تر باشد نتیجه حاصله قوی‌تر خواهد بود. برای تحقق این امر احاطه مفسر بر قرآن کریم

ضروری می‌باشد.

۲- موضوع می‌بایست، موضوعی اعتقادی و یا کاربردی بوده و انگیزه لازم را برای تحقیق بیافریند. ورود در موضوعی که کسی به آن رغبتی ندارد، صحیح به نظر نمی‌رسد چرا که همین علت کافی است که نتیجه‌ای صحیح اخذ نگردد.

۳- آیات جمع آوری شده از قرآن با توجه به صدر و ذیل آنها معنا شود. تقطیع آیات ممکن است معانی متباین با آیه ارائه نماید و در این صورت نتیجه حاصله از آیات تقطیع شده، صحیح نخواهد بود.

۴- مفسر بدون پیش داوریهای قبلی این آیات را در کنار هم چیده، و تفسیر کند و سپس در یک جمع بندی رابطه آنها را با یکدیگر در نظر گرفته و از مجموع آنها به یک ترسیم کلی دست یابد.

۵- تفسیر قرآن کریم بدون بهره‌گیری از روایات امکان‌پذیر نیست، طبعاً مفسر باید روایات را نیز مورد تحلیل قرار دهد. اخذ روایات عام، مطلق، منسوخ، مجمل، صحیح به نظر نمی‌رسد.

ویژگیهای تفسیر موضوعی

۱- دستیابی به دیدگاه قرآن کریم.

۲- اعلان اعجاز قرآن با بیان گونه‌های مختلف یک موضوع.

۳- امکان تحقیق گسترده‌تر در باره موضوع.

۴- کاربردی بودن تفسیر و به روز بودن آن.

۵- بیان گستردگی موضوعات و طبعاً گسترده بودن قرآن و پایان‌ناپذیر بودن آن.

۶- توجه به تدبر و تحلیل و نیز تحریض و تشویق مفسر به بیان نکات جدید از متن آیات.

۷- اعطاء سرعت عمل و دقت نظر بیشتر به مفسر.

۸- مرتبط شدن دیدگاهها در مورد آیات قرآن کریم.

دو قسم تفسیر موضوعی

موضوع مورد تفسیر در تفسیر موضوعی یا واژه‌ای خاص است که مفسر در پی دیدگاه قرآن در مورد آن واژه می‌باشد و یا مفهومی قرآنی است.

مفسر در صورت اول واژه‌ای از قرآن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. وی با استفاده از معنای آن واژه در آیات قرآن کریم، به معنای اصیل و گستره مشتقات واژه پی می‌برد. این گونه تفسیر را آن دسته از اهل لغت که به بررسی لغات قرآن کریم پرداخته‌اند دنبال نموده‌اند، راغب اصفهانی از این سنخ لغویین است. وی در تفسیر هر لغتی، آیات مربوط به آن را گردآوری کرده و از همانها برداشت معانی مترادف می‌نماید.

التحقیق فی کلمات القرآن کریم نوشته حسن مصطفوی نیز همین راه را پیموده‌است.



گونه دوم بررسی موضوعات قرآنی می‌باشد که اصطلاحاً همین قسم تفسیر موضوعی نامیده شده‌است و قسم پیشین در وادی لغت از آن بحث به میان می‌آید.

معاجم زیادی در مورد بیان موضوعات مختلف قرآنی نوشته شده‌است نویسندگان در این معاجم، آیات همنوا را فهرست کرده‌اند.

تفصیل الآیات نوشته ژول لایوم، دارالفکر بیروت، ۱۳۷۳ق، دلیل مباحث علوم القرآن المجید، نوشته محمد العربی الغروزی، دارالهادی بیروت، ۱۳۷۵ق، الجامع لمواضیع آیات القرآن الکریم، نوشته محمد فارس برکات، دارالهجره قم، ۱۳۷۸ق، فهرست مطالب القرآن، نوشته محمود رامیار، امیر کبیر تهران، ۱۳۴۵ ش و... از این جمله‌اند. البته در این معاجم صرفاً آیات همنوا جمع آوری شده‌اند و هیچ تحلیل و تفسیری از آنها، صورت نگرفته‌است، پس این معاجم صرفاً ابزاری برای مفسر محسوب می‌شوند که در پی تفسیر موضوعی است.

#### تفسیر موضوعی در دل تفاسیر ترتیبی

در غالب تفاسیر ترتیبی هر وقت مفسر به- آیه‌ای در موضوعی که به نظر خود وی از جهتی مورد اهمیت بوده‌است برمی‌خورد به تفسیر موضوعی پرداخته و نهایت دیدگاه قرآن را با توجه به آیات دیگر از آن موضوع مطرح می‌سازد. این رویکرد در تفاسیر مختلفی از جمله المیزان و المنار قابل رؤیت است. علاوه بر آن، حتی در کتب روایی شیعه نیز گاهی مؤلفان به بیان موضوعی آیات- پرداخته‌اند، از کسانی که به تفصیل بیشتر به این صورت وارد عرصه بیان روایت شده‌اند، علامه مجلسی است. وی در بحارالانوار ذیل هر موضوع، آیات مربوط به آن را مطرح نموده‌است.

#### آیات الاحکام

در بین موضوعات قرآنی موضوعی که از همه بیشتر مورد کنکاش قرار گرفته‌است آیات الاحکام می‌باشد. فقهاء به خاطر اهمیت این موضوع و ارتباط آن با عمل مؤمنین به صورت بسیار مفصل به آن پرداخته‌اند.

در بین اهل سنت، ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی متوفای ۲۰۴ اولین احکام القرآن را نوشته‌است. و در بین شیعیان ابونصر محمد بن سائب کلبی کوفی، از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام اولین کتاب آیات الاحکام را نگاشته‌است. وی متوفای ۱۴۶ می‌باشد.

ابوالحسن مقاتل بن سلیمان متوفای ۱۵۰، ابوالمنذر هشام بن محمد کوفی متوفای ۲۰۴ از دیگر نویسندگان کتاب در این باره هستند.

غیر از آیات الاحکام، موضوعات اعتقادی از اصول پنجگانه اعتقادی و نیز موضوعات اجتماعی از قبیل انسان، اخلاق، زن، حجاب و... بیشترین تفاسیر موضوعی را به خود اختصاص داده‌اند.

از کتابهای مهمی که به موضوع تفسیر موضوعی پرداخته‌اند می‌توان به چند کتاب ذیل اشاره کرد.

۱- منشور جاوید نوشته جعفر سبحانی.

۲- تفسیر موضوعی قرآن، نوشته عبدالله جوادی آملی.

۳- پیام قرآن، نوشته ناصر مکارم شیرازی.

۴- تفسیر موضوعی قرآن، نوشته محمد هادی معرفت.

۵- حاصل کامیوتری تفسیر راهنما، نوشته اکبر هاشمی رفسنجانی.

### آفات تفسیر موضوعی

هر چند اهمیت و فوائد تفسیر موضوعی قابل انکار نیست اما از آفات ذیل مصون نیست:

۱- استقراء کامل از آیات همونا چه بسا امکان نداشته باشد. این استقراء چه از روی معاجم صورت پذیرد و یا به قوه حافظه متکی باشد کامل نیست، زیرا چه بسا آیه‌ای تفسیر خاصی داشته باشد که آن تفسیر با موضوع مورد نظر هماهنگ باشد، طبعاً نیاوردن آن آیه ضعیفی در نتیجه حاصله ایجاد خواهد کرد. چنین نتیجه‌ای کلی نبوده و تفسیری ناقص از موضوع ارائه می‌دهد.

۲- هر چند مفسر می‌کوشد که آیات را تقطیع نکند اما این امر گاهی شدنی نیست، بدیهی است نتیجه حاصله از تقطیع، چه بسا با مفهوم آیه قبل از تقطیع متفاوت باشد. چرا که چینش کلمات و آیات متماثل در کنار هم ممکن است موجب اعطاء مفهومی شود که مراد خداوند نباشد و با اصول مسلم بر گرفته از آیات و اخبار صحیحیه معارض شود، بدیهی است هر آیه‌ای در فضای خاص نازل شده و ترتیب موضوعی آنها فضائی کاذب می‌سازد.

۳- در تفسیر موضوعی جوانب بسیاری از آیات قرآن از تفسیر محروم می‌ماند. چه اینکه در هر آیه‌ای تنها یک موضوع مطرح نشده است.

در این تفسیر، مفسر تنها بخشی از موضوعات مطرح شده از آیه که با موضوع هماهنگ است، مورد بررسی قرار می‌دهد و از طرح بقیه موضوعات باز می‌ماند.

طبعاً چون تاکنون تفسیری موضوعی که همه موضوعات قرآن را در بر گیرد، نگاشته نشده است، موضوعاتی که به علل مختلف مورد بحث واقع نشده‌اند در زاویه‌ای ناپیدا، قرار خواهند گرفت و چه بسا اساساً کشف نشوند. به بیان دیگر طرح موضوعات مختلف در قرآن و تفسیر همه جوانب آنها، زائیده توجه ترتیبی به آن است و تفسیر موضوعی از این نظر در مرتبه بعد قرار می‌گیرد.

۴- برخی آیات قرآن بواسطه کثرت موضوعات مطرح شده در آنها می‌بایست در موارد متعددی تکرار شوند و این در حالی است که مفسر از فهم بسیاری از آیات قرآن محروم می‌شود.

۵- در تفسیر موضوعی، محور موضوع است و نه قرآن، پس تفسیر موضوعی در واقع تفسیر موضوع است، نه تفسیر قرآن. و البته چون تفسیر اصطلاح خاص در مورد کشف پرده از قرآن می‌باشد و در غیر آن استعمال

نمی‌شود و از همین روست که در مورد مثلاً نهج‌البلاغه و غیر آن شرح نهج‌البلاغه و شرح دیوان... گفته می‌شود، لذا اطلاق تفسیر بر موضوع صحیح به نظر نمی‌رسد و باید عبارت شرح موضوع را به جای آن به کار برد. با توجه به همین آفات است که برخی اندیشمندان به مخالفت با تفسیر موضوعی پرداخته‌اند و آن را ناکارآمد معرفی کرده‌اند.

استاد حجتی کرمانی می‌گوید: اکثر قریب به اتفاق دانشمندان پذیرای این حقیقت هستند که نظم و ترتیب آیات در سوره‌های قرآن موجود توقیفی است، پس در این ترتیب حتما اسرار و حکمت‌هایی وجود دارد.<sup>۱</sup> مرحوم خوئی نیز می‌گوید: قرآن کتاب هدایت است و تردیدی نیست که اسلوب فعلی قرآن بهتر می‌تواند مقصود هدایتی آن را تأمین کند. طبعا اگر قرآن باب بندی بود این فوایدی که اکنون از آن حاصل می‌شود، از آن استفاده نمی‌شد.<sup>۲</sup>

به همین جهت است که چه بسا نتوان گفت نتیجه حاصله از تفسیر موضوعی، دیدگاه قرآن در آن موضوع است.

---

<sup>۱</sup> - بینات، شماره ۱۰، ۱۱۲.

<sup>۲</sup> - البیان، ص

## فرشتگان

یک دسته از موجودات نامحسوس برای ما که در عالم «مُلک» زندگی می‌کنیم، موجوداتی هستند که در عالم امر و ملکوت زندگی می‌نمایند و آنان را به نام فرشتگان می‌شناسیم. ملائک جوهرهایی بسیط و مجرد از اوصاف جسمانی و مادی می‌باشند و از شهوت و غضب که مرکبات انسان را تشکیل می‌دهند بدورند، آیه شریفه ذیل برتجرد فرشتگان دلالت دارد.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»<sup>۱</sup>

خداوند جبرئیل را نازل کرد و آن را بر قلب تو فرود آورد تا خلیق را از عقاب بترسانی.

مطابق این آیه شریفه، جبرئیل امین بر قلب پیامبر خدا نازل می‌گشت و حضرت او را با چشم دل خویش می‌دید و صدای او را با گوش باطنش می‌شنید.

با پذیرش این اصل که هرگز از خداوند کاری خلاف حکمت صادر نمی‌گردد،

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»<sup>۲</sup>

ما آسمان و زمین و هر آنچه بین آنهاست بیهوده خلق نکرده‌ایم.

طبعاً ملائک هم بر اساس حکمتی خاص خلق شده‌اند.

علت خلقت این دسته از موجودات را باید در وظایفشان جستجو کرد، لذا در این مقوله خصلت‌ها و ویژگی‌های

ملائک و اعمال و کارهای آنها را به اختصار برمی‌شماریم.

اوصاف و ویژگی‌های فرشتگان

در آیات و روایات اوصافی برای ملائک بیان شده است که این ویژگیها بستگی به کار آنها دارد.

### ۱ - آفرینش

ملائک از نور آفریده شده‌اند.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ.<sup>۳</sup>

همانا خداوند ملائک را از نور آفرید.

<sup>۱</sup> - شعراء / ۱۹۳ - ۱۹۴.

<sup>۲</sup> - انبیاء / ۱۶.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۹۱.

## ۲ - شکل و هیئت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام کوچک ترین و بزرگ ترین ملائکه را چنین توصیف فرموده اند:

خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَمَلَائِكَةٌ أَصْغَرُ مِنَ الذُّبَابِ.<sup>۱</sup>  
خداوند ملائک را از نور آفرید، برخی از آنها از پشه کوچک ترند.

و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أقدامُهُمْ، و المارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا اعناقُهُمْ، و الخارجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أركانُهُمْ، و الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْأَرْضِ اكنافُهُمْ.<sup>۲</sup>

برخی فرشتگان پاهایشان در طبقات پائین ثابت، گردن هایشان از آسمان فراتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون، کتفهایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است.

## ۳ - تعداد

امام صادق علیه السلام در روایت ذیل به تعداد زیاد این صنف از مخلوقات خداوند تصریح می کند.

مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.<sup>۳</sup>

خداوند بیشتر از ملائک، چیزی را خلق نکرده است.

## ۴ - شیوه زندگی

حوائج و نیازهای فرشتگان چون آدمیزادگان نیست، و آنها به نیازهای مادی آدمی محتاج نیستند، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ.<sup>۴</sup>

فرشتگان نمی خورند و نمی نوشند و ازدواج نمی کنند، بلکه آنان به نسیم عرش زنده اند.

## ۵ - خواب

فرشتگان بر حسب مأموریتشان بیدارند، ولی از آنجا که تنها هستی همیشه بیدار که هرگز محتاج به خواب نیست، خداوند است، ملائک نیز به استراحت و خواب محتاجند، چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ حَيٍّ إِلَّا وَهُوَ يُنَامُ خِلاَ اللَّهِ وَحْدَهُ عَزَّوَجَلَّ وَالْمَلَائِكَةُ يَنَامُونَ.<sup>۵</sup>

هر موجود زنده ای خواب دارد، مگر خداوند که او را خوابی نیست، ملائکه نیز می خوابند.

<sup>۱</sup> - کنز العمال، ۱۵۱۷۴.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۰.

<sup>۳</sup> - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۲۰۶.

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۸۵.

## ۶ - جایگاه خاص

هرکدام از ملائک در جایگاه خاص خود قرار دارند، جایگاهی که برای همان خلق شده و همان مأموریت به آنان محول گشته است، و آنان مأمور به انجام وظیفه در آن حیطة هستند.

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»<sup>۱</sup>.

هیچ کس از ما نیست مگر این که مقامی معلوم دارد.

## ۷ - غیر قابل رؤیت

در شرایط عادی صورت حقیقی ملک قابل رؤیت نیست، البته در وادی اعجاز که عمل از علل غیر ظاهری حادث می شود، چنین چیزی امکان پذیر است، کما این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در سدره المنتهی مشاهده فرمودند.<sup>۲</sup>

## ۸ - اطاعت از اوامر الهی

ملائک هرگز اوامر خداوند را عصیان نمی کنند.

آیه ذیل، اطاعت بی چون و چرای ملائک را از خداوند بیان می دارد:

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>.

در گفتار بر خداوند پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند.

آیه ذیل نیز به نافرمانی نکردن ملائک حتی آنها که مأموران جهنم هستند، اشاره دارد.

«... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۴</sup>.

فرشتگان گمارده شده بر آتش، هرگز در اجرای فرمان خداوند نافرمانی نمی کنند و به هر چه دستور یافته اند عمل می نمایند.

## ۹ - کارگزاری امور

تدبیر تمام جهان بر عهده ملائک گذاشته شده است و آنها در واقع واسطه بین خداوند و عالم ملک می باشند.

وظایف آنان که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است از این قبیل می باشد:

الف) حمل عرش الهی

«وَالْمَلَائِكَةُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»<sup>۵</sup>. فرشتگان گرد آسمان درآیند، و هشت

<sup>۱</sup> - صافات / ۱۶۴.

<sup>۲</sup> - توضیح بیشتر را در کتب تفسیری، ذیل آیه ۱۴ سوره نجم بیابید.

<sup>۳</sup> - انبیاء / ۲۷.

<sup>۴</sup> - تحریم / ۶.

<sup>۵</sup> - حاقه / ۱۷.

فرشته عرش پروردگار را برافراشته می‌دارند.

ب) تسبیح و تقدیس خداوند

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۱</sup>

و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای اهل زمین آمرزش می‌طلبند، بدانید که خداوند آمرزنده مهربان است.

ج) نوشتن نامه اعمال

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»<sup>۲</sup>

همانا بر شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی بزرگوارند، آنچه را که انجام می‌دهید، می‌دانند.

د) دفع خطرات از انسان

«إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»<sup>۳</sup>

هیچ‌کس نیست مگر این‌که بر او نگهبانی است.

ه) استغفار برای انسان

«... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»<sup>۴</sup>

فرشتگان برای اهل زمین استغفار می‌کنند.

و) مأمور عذاب اقوام گمراه

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»<sup>۵</sup>

وقتی فرستادگان ما نزد لوط آمدند، وی از آمدنشان نگران شد و گفت این روز بسیار سختی است.

ز) کمک به مؤمنین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»<sup>۶</sup>

ای مؤمنان نعمتی را که خدا به شما داده است به یاد آورید، آنگاه که لشکریانی به نزد شما آمدند، ما طوفان و

لشکری که نمی‌دیدید، به سوی آنها فرستادیم و خداوند به کار شما بیناست.

<sup>۱</sup> - شوری / ۵.

<sup>۲</sup> - انفطار / ۱۰ - ۱۲.

<sup>۳</sup> - طارق / ۴.

<sup>۴</sup> - شوری / ۵.

<sup>۵</sup> - هود / ۷۷.

<sup>۶</sup> - احزاب / ۹.

ح) مأمور ابلاغ وحی

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»<sup>۱</sup>.

خداوند فرشتگان حامل وحی را به فرمان خویش برهرکس از بندگانش که بخواهد فرومی فرستد تا هشدار دهند که معبودی جز من نیست، پس از من بترسید.

ط) قبض روح

«قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ الَّتِي وَكَّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>.

بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است جانتان را می گیرد و بعد به سوی پروردگارتان باز می گردید.

ی) مأموران جهنم

«... عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ...»<sup>۳</sup>.

برآتش ملائکه ای خشن و سخت گیر گمارده شده است.

ک) مأموران بهشت

«... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»<sup>۴</sup>.

ملائک از هر در بر بهشتیان وارد می شوند، سلام بر شما به خاطر صبرتان عاقبت چه خوب جایگاهی نصیبتان شد.

طبقه بندی ملائک

طبقاً ملائک یک دست نیستند و به لحاظ کاری که انجام می دهند قابل تقسیم هستند، علاوه بر آنچه که در نگاه نهج

البلاغه به گروههای فرشتگان متذکر می شویم، اصناف ذیل هم در روایات قابل توجه است.

دسته اول: کروبیان

هنگامی که موسی علیه السلام با هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل به میعادگاه آمد و درخواست رؤیت خدا نمود،

خداوند متعال به ایشان فرمود: مرا نمی بینی ولی به کوه بنگر اگر کوه توانست در جای خود قرار گیرد، مرا خواهی

دید.

«... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup>.

هنگامی که خداوند بر کوه تجلی کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی مدهوش شد. وقتی به هوش آمد، موسی گفت:

تو منزهی، به درگاه تو توبه کردم و از نخستین مؤمنین به تو هستم.

<sup>۱</sup> - نحل / ۲ .

<sup>۲</sup> - سجده / ۱۱ .

<sup>۳</sup> - تحریم / ۶ .

<sup>۴</sup> - رعد / ۲۳ - ۲۴ .

<sup>۵</sup> - اعراف / ۱۴۳ .



امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند بعد از درخواست موسی به یکی از فرشتگان کروی دستور داد تا نور خود را برکوه آشکار کند. نور او کوه را متلاشی ساخت و باعث گشت که موسی مدهوش شود و هفتاد نفر از بنی اسرائیل که با وی بودند، بمیرند.<sup>۱</sup>

دسته دوم: عبادت‌کنندگان

فرشتگان مهمی که در عشق مطلق نسبت به ذات باری تعالی به سر می‌برند و جز به ذات حق به چیزی نمی‌اندیشند و از جهانی غیر از عالم حق بی‌خبرند، اینان به تعبیر امام صادق علیه السلام در پشت عرش قرار گرفته‌اند.

«... فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْتَمُونَ»<sup>۲</sup>.

آنان که نزد پروردگار تو هستند، بدون خستگی و ملال شب و روز تسبیح او می‌گویند.

دسته سوم: کارگزاران

حاکم بفرشتگان، چهار فرشته مقرب خداوند هستند. جبرائیل فرشته علم و دانش، میکائیل ملک رزق، اسرافیل مأمور احیاء، عزرائیل مأمور اماتہ. در میان این فرشتگان، خداوند متعال جبرائیل علیه السلام را بیش از همه ستوده است.

او را ملک وحی نامیده است.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»<sup>۳</sup>.

او را پس از خود قرار داده است.

«... فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ...»<sup>۴</sup>.

و او را روح القدس نامیده است.

«... إِذْ أَيْدَتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»<sup>۵</sup>.

و او را فرمانروا و امین خوانده است.

«مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ»<sup>۶</sup>.

و از سوی دیگر، معاندان او را به شدت مذمت نموده است.

---

<sup>۱</sup> - تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۸۴.

<sup>۲</sup> - فصلت / ۳۸.

<sup>۳</sup> - شعراء / ۱۹۳.

<sup>۴</sup> - تحریم / ۴.

<sup>۵</sup> - مائده / ۱۱۰.

<sup>۶</sup> - تکویر / ۲۱.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>

به کسی که دشمن جبرئیل است بگو او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو فرو آورد، قرآنی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هادی و بشارت‌دهنده مؤمنان است.

عناد دشمنان اسلام با جبرئیل علیه‌السلام از همه بوده است.

ابن صوری و برخی یهودیان به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و از ایشان پرسیدند: نام فرشته‌ای که بر شما وحی می‌رساند، چیست؟

حضرت فرمود: جبرئیل، ابن صوری خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: جبرئیل دشمن ماست، او همیشه دستورات سنگین می‌دهد اما میکائیل آسان می‌گیرد، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم!<sup>۲</sup> این واقعه هرچند حکایت از عادت یهود که لجاجت توأم با تجاهل است، می‌کند، اما بی‌بهره از نمایش عناد آنان با جبرئیل نیست.

#### جبر یا اختیار فرشتگان

اگر انسیان و جنیان به حقیقت اشیاء پی می‌بردند و با احساس خود آن را درک می‌کردند، مطیع محض خداوند می‌شدند و هرگز در مقابل او سرکشی نمی‌کردند، طبعاً در این صورت باب اختیار بسته می‌شد و همه آنها بالاجبار در مسیر مستقیم و صراط حق قرار می‌گرفتند. و با این وصف امتحان الهی بی‌معنا می‌گشت و بهشت و جهنم هم بیهوده می‌شد.

بنابراین به خاطر این که حکمت از خلقت انسان و جن محفوظ بماند، خداوند راه پی بردن آنها به حقایق را عقل و نه احساس آنها قرار داده است و زمینه مناسب را برای ارسال رسل و انزال کتب و نفس رحمانی، مهیا فرموده است.

اکنون این نوع از مخلوقات در مقابل دعوت خدا و ابلیس قرار می‌گیرند و راهی را با اختیار خود برمی‌گزینند. اما این قضیه در عالم فرشتگان به شکل دیگری است، فرشتگان به حقایق امور دست یافته‌اند، کُنه و ذات اشیاء را ملاحظه می‌کنند، آنان نهایت و نتیجه عصیان را به عینه می‌بینند و لذا اطاعت، جبلی آنها گشته و ذاتی آنها شده است و به همین خاطر هرگز عصیان الهی نمی‌کنند، البته نه به این جهت که مجبور به اطاعت باشند بلکه به این خاطر که آنها حقیقتی را که در پس پرده از انسان و جن قرار گرفته است می‌بینند و لذا هرگز تن به عصیان نمی‌دهند.

<sup>۱</sup> - بقره / ۹۷ .

<sup>۲</sup> - بحارالأنوار، ج ۹، ص ۶۶ .

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۱</sup>.

آنها از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه بدان مأمورند انجام می دهند.

زشت ترین افتراء بشر

یکی از زشت ترین افتراءات بشر گذشته این بود که آنان ملائک را دختران خداوند می خواندند، منشأ این پندار غلط این است که واژه «ملائکة» در ادبیات به صورت مؤنث مجازی استعمال می شود. عرب شاید به توهم اینکه ملائک لطیفند، آنان را به مؤنث حقیقی «زن» تشبیه ساخته و مؤنث مجازی خوانده است.

متأسفانه این عادت زشت جاهلی به صورت دیگری هنوز باقی است، به طوری که چهره پردازان که می خواهند صورت ملائک را نمایش دهند آنها را به صورت دخترکانی با گیسوهای بلند و کمرهای باریک و بالهای پهن به تصویر می کشند.

خداوند با براهین بی در پی این افتراء بزرگ را نکوهش کرده است و با طرح سؤالاتی، زشتی این ایده را عیان می سازد.

«فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ \* أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ \* وَكَذَّابُوا اللَّهَ وَآنَهُمْ لَكَادِبُونَ \* أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ \* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ \* أَفَلَا تَذَكَّرُونَ \* أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ»<sup>۲</sup>.

از آنان بازپرس که آیا دختران از خدا باشند و پسران از آنها؟ آیا دیدند که ما فرشتگان را دختر خلق کردیم؟ بدان که آنان بهتان زنند و دروغگویند که می گویند خدا فرزند دارد، آیا خدا دختر را برپسر ترجیح داده است؟ شما چگونه حکم می کنید؟ چرا نمی اندیشید؟ آیا شما دلیل روشنی دارید؟

صاحبان این اندیشه زشت از پاسخ به سؤالاتی مطرح شده در این آیات بازمانده اند، چرا که آنان را به عالم ملکوت راهی نبوده است.

خداوند متعال با طرح سؤالات ذیل، ضمن بیان عجز آنها از پاسخ صحیح، کوتاه بودن دستشان را از عالم ملکوت گوشزدشان نموده است.

۱ - آیا خدا را بدتر از خود تصور کرده اند که دختر را برای خود نمی پسندند و به او نسبت می دهند؟

۲ - آیا آنها هنگام خلق فرشتگان حاضر بودند که فهمیده اند از جنس زنانند؟

۳ - آیا آنها دلیل دیگری بوجود فرزند برای خداوند دارند؟

<sup>۱</sup> - نحل / ۵۰.

<sup>۲</sup> - صافات / ۱۴۹ - ۱۵۶.

۴ - آیا خداوند بنده‌ای را بر بنده‌ای یا دختر را بر پسر ترجیح می‌دهد؟

۵ - آیا اساساً دلیلی بر این خیال باطل دارند؟ ...

## جنّ

جنّ مفهومی وسیع دارد و به هر چیزی اطلاق می‌شود که مانعی بر سر راه انسان‌ها باشد، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ، صِنْفٌ كَالرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَ صِنْفٌ حَيَاتٌ وَ صِنْفٌ عَقَارِبٌ وَ صِنْفٌ حَشْرَاتٌ وَ صِنْفٌ كِبْنَى آدَمَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ.<sup>۱</sup>

خداوند جنّ را در پنج صنف خلق کرد، صنفی مانند باد در هوا هستند، مارها، عقربها و حشرات سه صنف دیگرند، و صنفی همانند بنی‌آدم بوده و حساب قیامت دارند و گنهکاران نشان عقاب می‌شوند.

اساساً وجود موجودات زنده دیگری غیر از انسان زمینی قابل انکار نیست، امروزه با پیشرفت علم و تکنولوژی، بشر به وجود هزاران موجود زنده ذره‌بینی پی برده است که وجودشان در گذشته هرگز در باورها نمی‌گنجید.

رنگ‌های مختلف و اصوات گوناگونی که فضای اطراف ما را پر کرده و ما هرگز قادر به درک آنها نیستیم چرا که چشم و گوش ما تنها رنگ‌های خاص و صداهایی با فرکانس محدود را می‌شنود، نیز از همین نمونه موجودات نامرئی می‌باشند.

بشقاب پرنده توده‌های نورانی است که به اشکال مختلفی در نزدیکی سطح زمین با سرعتی تا ۷۰۰۰ کیلومتر در ثانیه پرواز می‌کنند. آلبرت انشتین می‌گوید: بشقاب پرنده‌ها بی‌تردید وجود خارجی دارند. هیرمان ادبرت نیز می‌گوید: من معتقد به وجود مخلوقات باهوش‌تر از انسان در فضا هستم که بشقابهایی را برای مراقبت از اوضاع ما به کره زمین می‌فرستند.

امروزه امکان وجود حیات در کرات دیگر و منظومه شمسی و خارج از آن پنداری خام نیست، موجوداتی که احتیاج به شرایط زمینی ما چون آب و اکسیژن ندارند و حتی وجود اکسیژن برای آنها مضر باشد، می‌دانیم برخی باکتری‌ها در درجه حرارتی معادل حرارت خورشید امکان بقاء دارند.

براین اساس آیا انکار بی‌علت جنّ و یا هرپدیده ناشناخته دیگر نامعقول نیست.

## حقیقت جنّ

جنّ به معنای موجود پنهان می‌باشد، مشتقات این واژه از قبیل جنّت، جنین، جنان، مجنون، جنّ، مجنّه، مجنّ و...

<sup>۱</sup> - بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۷.

همه در این معنای عام به کار رفته است، و لذا بهشت را چون ناپیداست جَنَّت گویند، به بچه چون در شکم مادر مخفی است جنین اطلاق می‌کنند و یا قلب چون در سینه مخفی شده جَنان گویند و دیوانه چون عقلش ناپیداست مجنون نامند و مرده چون در قبر مخفی گشته جَنَن خوانند، مخفیگاه را نیز «مَجَنَّة» می‌گویند، سپر هم انسان را مخفی می‌کند لذا آن را مِجَن می‌گویند.

«جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»<sup>۱</sup>؛ که در قرآن کریم آمده است به معنای پوشیده شدن به واسطه ظلمت و تاریکی شب است. مفرد جن «جَنِّي» و جمع آن «جِنَّه» است، بنابراین واژه «اجنّه» جمع جن نیست بلکه جمع «جنین» می‌باشد. این دسته از موجودات در حالت عادی در انبساط هستند و به واسطه جسم لطیفشان قابل رؤیت انسان نیستند. اما اگر به علتی منقبض شوند، به شکلی ممثل شده و قابل رؤیت می‌شوند. البته آنها در همه حالات قادر هستند انسان را ببینند.

قرآن کریم در مورد شیطان و خطاب به انسان می‌فرماید: او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید:

«إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»<sup>۲</sup>.

خلقت جن

قرآن کریم در سوره حجر از خلقت جن چنین سخن به میان آورده است:

«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»<sup>۳</sup>.

و جن را پیش از آن از آتش سوزان خلق کردیم.

سموم باد داغ و سوزان است که در تمام سوراخ‌های جان داخل می‌شود و به واسطه این که اثر سمی دارد، سموم گویند.

جان در آیه شریفه به شیوه‌های مختلفی تفسیر شده است، ابن عباس گوید جان پدر جن است روایتی نیز در بحار الأنوار بر همین معنا دلالت دارد.<sup>۴</sup>

بنابر روایتی، جان اولیه «مارج» نام داشت. خداوند جفتی به نام «مارجه» برای او خلق کرد و از آندو جن به وجود آمد که طوایف زیادی گشتند.<sup>۵</sup>

مطابق روایت دیگری از امام صادق علیه السلام جان از آتش خلق شده‌اند و جن دسته‌ای از جان هستند که از باد

<sup>۱</sup> - انعام / ۷۶.

<sup>۲</sup> - اعراف / ۲۷.

<sup>۳</sup> - حجر / ۲۷.

<sup>۴</sup> - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴.

<sup>۵</sup> - تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۲.

آفریده شده‌اند و دسته‌ای دیگر از جنّ از آب آفریده شده‌اند.

انّ الله عزوجلّ خلق...الجانّ من النّار و خلق الجنّ صنفاً من الجنّ من الماء.<sup>۱</sup>

نیز خلیل در «العین» و همچنین طریحی در «مجمع‌البحرین» جان را پدر اولیه جنّ معرفی نموده‌اند.<sup>۲</sup>

برخی دیگر گفته‌اند مراد از جان، ابلیس می‌باشد. راغب اصفهانی می‌گوید: جان نسل جنی ابلیس است و...

اما با توجه به این‌که قبل از این آیه، صحبت از خلقت انسان شده است،

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ».<sup>۳</sup>

طبعاً مراد از جان در آیه مورد بحث باید «جنّ» و یا پدر آنها یعنی «جان» باشد.

در سوره رحمن نیز خلقت جنّ مطرح شده است.

«وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ».<sup>۴</sup>

مارج شعله‌ای از آتش است که همراه سیاهی آتش باشد، مراد از جان نیز در این آیه جنّ می‌باشد چرا که در آیه

قبل آن، باز هم خلقت انسان مطرح شده است.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ».<sup>۵</sup>

حاصل دو آیه سوره حجر و رحمن، این می‌شود که جنّ از باد سموم مشتعل شده توأم با دود آفریده شده است.

البته شاید این مبدأ خلقت جنّ اولیه بوده باشد و همان‌طور که آدم از خاک خلق شده ولی سایر افراد بشر از نطفه

خلق می‌شوند نه از خاک، فرزندان جنّ نیز از آتش خلق نشوند. علاوه بر این همان‌طور که خاک در وجود آدم

تبدیل به گوشت و خون و استخوان شده و آثار خاک در وجود او نیست، چه بسا آثار آتش در جنّ وجود نداشته

باشد و یا همان‌طور که بدن آدم بعد از مرگ تبدیل به خاک می‌شود جنّ نیز تبدیل به آتش گردد.

لازم به ذکر است که «من قبل» در سوره مبارکه حجر به معنای قبل از انسان می‌باشد.

بنابراین خلقت جنّ قبل از انسان صورت گرفته است، این معنا از آیه سوره ذاریات نیز که در بحث بعدی خواهد

آمد، قابل استفاده است چرا که در این آیه جنّ قبل از انس ذکر شده است.

نکته قابل ذکر دیگر در بررسی آیات مورد بحث این است که جنّ موجودی در ردیف انسان است، چرا که قرآن

کریم آنگاه که از خلقت انسان سخن به میان آورده است، از خلقت او می‌گوید.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

<sup>۲</sup> - العین از معتبرترین کُتُب لغت و قدیمی‌ترین آنهاست، مجمع‌البحرین نیز غالباً به شرح لغات و ترکیبات در روایت شیعه پرداخته است.

<sup>۳</sup> - حجر / ۲۶.

<sup>۴</sup> - رحمن / ۱۵.

<sup>۵</sup> - رحمن / ۱۴.

هدف از خلقت جنّ

هدف از خلقت جنّ همان هدفی است که موجب خلق آدمیزاده شده است و آن شناخت مبدأ و عبادت و اطاعت اوست، خداوند متعال در یک آیه شریفه حکمت خلقت جنّ و انس را با هم و این چنین تبیین نموده است.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>

تفسیر این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام سؤال شد، حضرت فرمودند:

خداوند آنها را برای عبادت خلق نموده است، «خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ». راوی پرسید آیا همه مردم برای این امر خلق شده‌اند یا برخی، حضرت فرمودند: همه مردم «عامه»<sup>۲</sup>.

ناگفته نماند مراد از این نوع عبادت، عبادت تکوینی نیست چرا که در عالم تکوین تمام موجودات برای عبادت خلق شده‌اند.

«... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»<sup>۳</sup>

هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما آن را درک نمی‌کنید.

پس مراد از عبادت در این آیه عبادت در عالم تشریح است. علاوه بر این که این بخش از آیات سوره ذاریات تهدیدی برای کفاری است که مبدأ و معاد را منکر شده‌اند، بدیهی است که انکار معاد مربوط به تشریح است نه تکوین.

زندگی جنیان

قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام دسته‌ای از کارها و فعالیت‌ها را به جنیان نسبت داده‌اند که از جمله آنها:

الف) آنان چون سایر موجودات برای ادامه حیات خود محتاج به غذا هستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«أَمَّا الْعَظْمُ وَالرُّوْثُ فَطَعَامُ الْجِنِّ»<sup>۴</sup>

استخوان و سرگین غذای جنیان هستند.

ب) جنّ نیز چون انسان حرکت و سکون دارد و فعالیت می‌کند، در داستان حضرت سلیمان، به کارهای جنیان برای حضرت اشاره شده است.

<sup>۱</sup> - ذاریات / ۵۶ .

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۴ .

<sup>۳</sup> - اسراء / ۴۴ .

<sup>۴</sup> - وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۲ .

«وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ»<sup>۱</sup>.

گروهی از جنیان برای او غواصی می‌کردند و یا به‌کار دیگری مشغول بودند و ما نگهدارشان بودیم.

آیه سوره نمل به عضو بودن جنیان در سپاه حضرت تصریح می‌کند.

«وَ حَشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»<sup>۲</sup>.

سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرنندگان، مرتب و منظم گرد آمدند.

در سوره سبأ نیز ضمن تصریح به فعالیت جنیان برای حضرت، به این نکته که اطاعت آنان از سلیمان به‌دنبال دستور خداوند به آنان بوده اشاره شده است.

«... وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ»<sup>۳</sup>.

به فرمان پروردگار گروهی از جنیان برای سلیمان کار می‌کردند و هرکدام که فرمان ما را سرپیچی کردند، عذابی سوزان به او می‌چشانیم.

در سوره ص آیه ۳۷ و ۳۸ نیز به این موضوع اشاره شده است.

همان‌طور که متوجه شدید امکان تسخیر جنیان به‌وسیله انسان نیز در آیات فوق کاملاً مشهود است. روح و جسم انسان چون دوکفه ترازو هستند. تضعیف قوای بدنی موجب می‌شود جسم آدمی ضعیف شود، طبعاً در پی تضعیف جسم و سلب احساس پنج‌گانه از انسان، پرده‌های حجاب کنار می‌رود و توان روح که تاکنون در قفس جسم زندان بوده است، آشکار می‌شود. او اینک قدرت انجام اموری خارج از توان جسم را داراست، اموری که قبلاً از انجام آن عاجز بود، و تسخیر جنیان از آن جمله است.

به دو داستان دیگر در همین باره توجه کنید:

سدیر صیرفی می‌گوید:

عازم سفری بودم، امام باقر علیه‌السلام در مدینه چند کار به من سپردند، در منزلگاه روحاء (حدود دوفرسخی مدینه) بر مرکب سوار بودم که ناگهان دیدم انسانی با لباس ناموزون جلو چشم من است. با خود گفتم شاید آب می‌خواهد، آب دادم، گفت: نیازی به آن ندارم، سپس نامه‌ای از امام علیه‌السلام که مهر آن خشک نشده بود به من داد. گفتم: کی آنجا بودی؟ گفت: هم‌اینک، بعد که نگاه کردم کسی را ندیدم وقتی بعد از مراجعت به حضور امام علیه‌السلام رسیدم واقعه را عرض کردم، حضرت فرمودند: خدمتکارانی از جنیان داریم، هرگاه در کاری عجله داشته باشیم، توسط آنان انجام می‌دهیم.

<sup>۱</sup> - انبیاء / ۸۲ .

<sup>۲</sup> - نمل / ۱۷ .

<sup>۳</sup> - سبأ / ۱۲ .



نیز آمده است:

چند تن از مسلمانان در مسافرت ذخیره آبشان تمام شده بود و از شدت تشنگی هرکدام گوشه‌ای افتاده بودند. پیرمردی سفیدپوش سراغ آنها آمد و گفت: برخیزید، آب آورده‌ام پرسیدند: تو کیستی؟ جواب داد: از جنیان مسلمان هستم به گوش خود از دو لب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌شندیدم که فرمود:

المسلمُ اخُ المسلمِ لا يخذلُ ولا يغشُ.

مسلمان برادر مسلمان است، خوارکننده‌اش نیست و نسبت به او غش روا نمی‌دارد.

اینک آمده‌ام به شما کمک کنم.

ج) جنیان نیز مانند سایر موجودات برای بقاء نسل خود توالد و تناسل دارند.

خداوند همه موجودات از انسان و حیوان گرفته تا نباتات و جمادات را به صورت مذکر و مؤنث خلق نموده است.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

از هر چیزی دو نوع (نر و ماده) خلق کردیم تا شاید یادآور حکمت خداوند شوید.

آیه ذیل که در وصف حوریان بهشتی نازل شده است می‌فرماید، هیچ انسی و هیچ جنی با حوریان تماس نداشته است.

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»<sup>۲</sup>

از این آیه، امکان مقاربت جنیان و تولید مثل آنان استفاده می‌شود.

آیه ذیل نیز به وجود ذریه برای ابلیس اشاره کرده است، بنابراین که ابلیس از جنیان باشد، این آیه نیز مستندی برای مبحث ما خواهد بود.

«... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ...»<sup>۳</sup>

آیا ابلیس و فرزندان او را به جای من، با اینکه دشمن شما هستند به سروری بر می‌گزینید؟

د) جن نیز چون انسان شعور و ادراک دارد، خداوند متعال علت خلقت او را همانند علت خلقت انسان، عبادت و اطاعت او از خداوند برشمرده است.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۴</sup>

ما جن و انس را جز برای عبادت نیافریدیم.

در سوره انعام به وجود پیامبرانی برای آنان اشاره شده است.

<sup>۱</sup> - ذاریات / ۴۹ .

<sup>۲</sup> - رحمن / ۵۶ .

<sup>۳</sup> - کهف / ۵۰ .

<sup>۴</sup> - ذاریات / ۵۶ .

« يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا... »<sup>۱</sup>

ای جنیان و انسیان آیا برای هدایت شما از جنس خودتان رسولانی نیامد که آیات را برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با روز سخت محشر بترسانند. آنها گویند: ما به جهالت و بدی خود گواهی می‌دهیم.

البته هرچند آیه به وجود پیامبرانی از نوع انسان و جن اشاره دارد، اما ممکن است بگوییم پیامبران مبعوث شده بر انسان‌ها، پیامبر جنیان هم بوده‌اند، چراکه آنان قادرند همه‌جا حاضر شوند و از انبیاء انس بهره برند و در مجالس علماء انس حضور یابند و از فیض آنان استفاده کنند.

ناگفته نماند که اگر برای جنیان وجود پیامبرانی از جنس خودشان را هم بپذیریم، در این نکته تردیدی نیست که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر جنیان نیز بوده است. قرطبی در تفسیر خود به نقل از یکی از مفسرین آورده است:

بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله الى الانس والجن ولم يبعث الله تعالى قط رسولاً من الجن ولا من اهل البادية ولا من النساء وذلك قول الله تعالى وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى...<sup>۲</sup>  
خدایوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به سوی انسان و جن مبعوث کرد، و قطعاً فرستاده‌ای از جن یا از اهل صحراء و یا از زنان مبعوث نکرده است.

بنابراین همان‌طور که در شأن نزول سوره جن خواهیم آورد، آنان قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اخبار آسمانی مطلع می‌شدند و بعد از بعثت رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گروهی از آنان چون آیات قرآن را شنیدند و با اخبار آسمانی گذشته آن را هماهنگ یافتند، شریعت پیامبر اسلام را پذیرفتند و به اسلام ایمان آوردند. ابو حمزه ثمالی نیز روایتی را مبنی بر حضور گروهی از جنیان در مجلس امام باقر علیه‌السلام برای کسب معارف دینی نقل نموده است و می‌گوید:

به منزل امام باقر علیه‌السلام رفتم خواستم با حضرت دیدار نمایم، گفتند: عده‌ای حضور حضرت هستند. صبر کردم تا جلسه آنها پایان پذیرد، جلسه تمام شد و آنان خارج شدند وقتی نگاهشان کردم متعجب شدم، چون هیچ‌کدام را نشناختم. به حضور امام علیه‌السلام رسیدم. عرض کردم اکنون زمان حکومت بنی‌امیه است و شمشیرهای آنان آماده ریختن خون می‌باشد. آمد و رفت اشخاص غریب برای شما خطرناک است، امام علیه‌السلام فرمودند:

يا ابا حمزة هؤلاء وقد شيعتنا من الجن جائوا يسألوننا عن معالم دينهم.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - انعام / ۱۳۰.

<sup>۲</sup> - تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۱۶.

<sup>۳</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۸.

ای ابو حمزه گروهی از شیعیان ما از جنیان بودند، آمده بودند تا از دانستنی‌های دینی خود آگاه شوند.

ه) جنیان هر چند از دیدگان ما غایبند، ولی چنان نیستند که از عالم غیب باخبر باشند. بنابراین آنچه که از قصه سلیمان نبی علیه السلام در قرآن آمده است وی بر عصا تکیه داشت و در همان حال از دنیا رفت و هیچ کس از جن و انس واقف به این نکته نبود، جنیان وقتی متوجه از دنیا رفتن سلیمان شدند گفتند: ای کاش علم غیب می دانستیم و از مرگ سلیمان باخبر می شدیم و این همه کارهای شاق را که سلیمان بر عهده ما گذاشته بود از ترس تحمل نمی کردیم.

«... فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»<sup>۱</sup>

... چون ما بر سلیمان مرگ را مقرر ساخته بودیم، کسی بر مرگ او آگاه نبود، مگر موربان‌های که چوب عصای سلیمان را خورد و آنگاه که فرو افتاد جنیان از مرگ او باخبر شدند و فهمیدند اگر علم غیب می دانستند، تا دیر زمانی در زیر ذلت و خواری کارهای سنگینشان باقی نمی ماندند.

و) جنیان نیز مانند انسانها صالح و طالح دارند. دو آیه ذیل از سوره جن به این مطلب تصریح کرده‌اند.

«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا \* وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»<sup>۲</sup>

گروهی از ما مسلمانند و گروهی گمراه، هر کس اسلام آورد راه رستگاری برگزیده است، ولی گمراهان هیزم دوزخند.

ز) حیات دنیوی جن نیز مانند انسان روزی به پایان می‌رسد، آیه‌ای که به مرگ ابلیس و انتهای حیات او تا روز معلوم اشاره دارد بنابراین که او از جمله جنیان محسوب شود، این مدعا را ثابت می‌کند.

آیه ذیل نیز دلالت بر مرگ جنیان در اجل معین می‌نماید.

«قَالُوا اذْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ...»<sup>۳</sup>

با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند، داخل جهنم شوید.

ح) جن نیز در قیامت محشور می‌شود.

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَهْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...»<sup>۴</sup>

روزی که خداوند همه را گرد آورد که ای گروه جن شما بسیاری از انسان‌ها را گمراه ساختید.

و به خاطر اعمالش مورد مؤاخذه واقع می‌گردد.

۱- سبأ / ۱۴.

۲- جن / ۱۴- ۱۵.

۳- اعراف / ۳۸.

۴- انعام / ۱۲۸.

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ»<sup>۱</sup>.

در آن روز چون همه چیز آشکار است، هیچ کس از جن و انس از خطایش مورد سؤال واقع نمی شود. (ط) حساب قیامت را در پیش روی دارند.

«سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ»<sup>۲</sup>.

ای جن و انس به زودی به حساب شما رسیدگی می کنیم.

ی) و مشمول ثواب و عقاب آخرت می گردند، آیات ذیل به ورود برخی از جنیان به جهنم تصریح می کند.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ...»<sup>۳</sup>.

بی تردید گروه زیادی از جن و انس را برای جهنم آفریدیم.

«...وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۴</sup>.

و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از جن و انس پر خواهیم کرد.

«...وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۵</sup>.

ولی وعده من حق است که دوزخ را از جن و انس پر می سازم.

البته به وارد شدن جنیان در بهشت تصریح نشده است، اما در روایتی که بحار الأنوار از امام کاظم علیه السلام نقل کرده اند به وجود جایگاهی خاص برای آنها اشاره شده است. راوی این روایت، از حضرت پرسیده است: آیا مؤمنین جن وارد بهشت می شوند؟ حضرت در پاسخ می فرماید:

«وَلَكِنْ لَلَّهِ حِظٌّ بَيْنَ الْجِنَّةِ وَالنَّارِ يَكُونُ فِيهَا مَوْنُوا الْجِنِّ وَفُسَاقُ الشَّيْطَانِ»<sup>۶</sup>.

خداوند بین بهشت و جهنم دشت هایی دارد که مؤمنین جن و فاسقان شیعه در آنجا منزل دارند.

شان نزول سوره جن

شان نزول های متفاوتی برای سوره جن (سوره هفتاد و دوم قرآن) وارد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طائف رفته بود تا آنها را به اسلام دعوت کند، ولی آنان ایمان نیاوردند و حضرت را آزار دادند. حضرت بعد از بازگشت از طائف به محلی رسید که آن را «وادی جن» می گفتند. شب در آنجا ماند و آیات قرآن را در آن شب تلاوت می کرد. گروهی از جنیان صدای حضرت را شنیدند و به او ایمان

<sup>۱</sup> - رحمن / ۳۹.

<sup>۲</sup> - رحمن / ۳۱.

<sup>۳</sup> - اعراف / ۱۷۹.

<sup>۴</sup> - هود / ۱۱۹.

<sup>۵</sup> - سجده / ۱۳.

<sup>۶</sup> - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۵.

آوردند.

۲ - اخبار آسمانی جنیان قطع شده بود، برخی از آنان که در پی کشف علت قطع این اخبار بودند، صدای قرآن پیامبر را که در نماز صبح تلاوت می‌کرد شنیدند. اینان به سوی قوم خود برگشتند و گفتند عامل قطع ارتباط ما، آمدن دین جدید و نزول قرآن است و قوم خود را به اسلام فراخواندند.

۳ - از عبدالله بن مسعود پرسیدند: آیا کسی از اصحاب پیامبر در شب جنّ (شبی که حضرت با جنیان ملاقات داشت)، پیامبر را درک کرده بود؟ ایشان گفتند، خیر، ما شبی پیامبر را نیافتیم و هرچه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم. ترسیدیم که مبدا حضرت را کشته باشند لذا به طرف دره‌های اطراف مکه رفتیم، ناگهان حضرت را دیدیم که از کوه اُحُد می‌آمد. عرض کردیم کجا بودید؟ فرمودند: دعوت‌کننده‌ای از جنیان در پی من آمده بود. من رفتم برای آنها تلاوت قرآن کنم.<sup>۱</sup>

تعبیر از جنّ به شیطان

گاهی در قرآن کریم از جنّ تعبیر به شیطان و شیاطین شده است. چراکه جنّ طالع همانند انسان طالع، شیطان است و به صورت فرمانبری برای ابلیس کار می‌کند.

«إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ \* وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ \* لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ \* دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ \* إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»<sup>۲</sup>

ما آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراستیم و آن را از هر شیطانی سرکش، حفظ نمودیم به طوری که نمی‌توانند برفرشتگان گوش فرادهند و از هرسو پرتاب می‌شوند. آنان با شدت دور رانده می‌شوند و عذابی دائم دارند و اگر شیطانی بخواهد یک بار استراق سمع نماید شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.

مراد از شیطان در این آیات، موجودی شریر از جنس جنّ است.<sup>۳</sup>

خطفه یعنی قاپیدن، یعنی اگر شیطانی بخواهد خود را به ملائک برساند تا اسرار غیب را دریابد و استراق سمع کند، شهابی آسمانی وی را دنبال می‌کند. البته چگونگی استراق سمع و آنچه را که آنها استراق سمع می‌کردند، به آسانی قابل درک نیست.

مراد از شهاب در این آیات، چنانچه برخی تصور کرده‌اند شهاب‌سنگ‌ها نیستند. چون شهاب‌سنگ در آسمان از برخورد کرات آسمانی و یا قطعاتی از آنها ایجاد می‌شود و این قطعات وقتی به جو زمین برخورد می‌کنند می‌سوزند و به صورت تیری نورانی دیده می‌شوند که بعد از سوختن خاکستر می‌گردند و اگر درشت باشند به زمین

<sup>۱</sup> - ر.ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۹۲؛ ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۱.

<sup>۲</sup> - صافات / ۶ - ۱۰.

<sup>۳</sup> - ر.ک: تفاسیر مختلف ذیل آیه.

سقوط می‌کنند. بنابراین شهاب، خاص جو زمین است و در ماوراء جو چیزی به نام شهاب‌سنگ وجود ندارد. علاوه بر این که جو زمین فاصله حدود صد کیلومتری زمین است در حالی که بشر تا حدود سیصد هزار کیلومتری کره زمین فراتر رفته است و پا در کره ماه نهاده است.

براین اساس شاید مراد از شهاب، قدرت ملائک بر دفع شیاطین باشد و یا مراد از آن آشکار شدن تدلیس‌ها و تلبیس‌های آنان به وسیله ملائک باشد و یا... .

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ابلیس آسمان‌های هفت‌گانه را درمی‌نوردید، ولی وقتی عیسی علیه‌السلام متولد شد از سه آسمان محروم گشت و چون پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌متولد شد از هفت آسمان محروم شد، فرشتگان، شیاطین را با ستارگان می‌رانند.<sup>۱</sup>

جنیان ناتوانی خود را از استراق سمع بعد از برانگیخته شدن پیامبر اسلام در سوره جن چنین مطرح کرده‌اند. «وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهْبًا \* وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْاَنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا»<sup>۲</sup>.

ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، ما در آنجا برای شنیدن به کمین می‌نشینیم و اینک هر که چنین کند تیر شهابی در کمین خود می‌یابد.

البته برخی برای این آیات و امثال آن معانی اجمالی بیان می‌کنند و آنها را از غیوبی می‌دانند که ورود در آن چیزی جز تحیر بیشتر را به دنبال ندارد و لذا از تبیین و تفسیر آن می‌گذرند.

جمعی دیگر از مفسران این‌گونه آیات را تشبیه و کنایه فرض کرده‌اند، حال آنکه برخی از آنها این آیات را اساساً سمبولیک دانسته‌اند و دسته‌ای دیگر امثالی برای فهم معانی غیرحسی قلمداد کرده‌اند.

در این آیه مراد از شیطان افراد شریر از جن می‌باشد، یعنی ما آسمان را از هر جن عاری از خیر حفظ می‌کنیم. اینها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند و از اخبار آسمانی اطلاع یابند، فرشتگان با شعله‌های آتش مانع آنان می‌شوند.

مثل همین آیات، در سوره حجر و ملک نیز آمده است.<sup>۳</sup>

در آیه ذیل نیز از جن تعبیر به شیطان شده است.

«وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ \* وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ \* وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ \* اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُونَ»<sup>۴</sup>.

شیاطین قرآن را نازل نکردند، نه حق آنان بود و نه توان آن را داشتند چون آنان قادر به شنیدن وحی نیستند.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۷.

<sup>۲</sup> - جن / ۸ - ۹.

<sup>۳</sup> - حجر / ۱۶ - ۱۸؛ ملک / ۵.

<sup>۴</sup> - شعراء / ۲۱۰ - ۲۱۲.

## ابلیس کیست؟

«ابلیس» از واژه «ابلس یبلس» به معنای کم درآمد شدن، متحیر گشتن، اندوهناک شدن می‌باشد. و اَبْلَسَ من رحمه الله، یعنی قطع امید کردن از رحمت خداوند و ناامید شدن و مأیوس گشتن است. البته برخی عقیده دارند که ابلیس از «ابلاس» گرفته نشده است. چرا که ابلیس اعجمی است نه عربی و به همین خاطر و نیز به واسطه معرفه بودن آن از اسماء غیر منصرف بوده و ابلیس عَلم جنس برای شیطان متمرّد شده است و ابالیس نیز به عنوان جمع آن آمده است. برخی واژه ابلیس را یونانی می‌دانند چرا که لفظ «یاپولوس» یا «دیاپوس» در لغت یونانی به معنای سخن چین و افتراء بند آمده است.

در روایات و تفاسیر آمده است:

اسم ابلیس به زبان سریانی «عزازیل» بود و به زبان عربی «حارث» نامیده می‌شد وی وقتی عصیان و نافرمانی خداوند کرد، چون از رحمت خداوند ناامید شد او را «ابلیس» نامیدند.<sup>۱</sup>

«شیطان» از «شطن یشطن» به معنای ریسمان طویل و محکم که به وسیله آن آب از چاه می‌کشند، و یا از «شاط یشیط» به معنای هلاک شدن، شدت غضب و سوختن آمده است. به نظر برخی لغت دانان، این لفظ عبری بوده و به معنای ضد یا دشمن است.

شیطان در اصطلاح، مفهومی وصفی است که در مقام شرارت از آن استفاده می‌شود. این واژه به موجودی شریر، خبیث و پست اطلاق می‌گردد. ابلیس را که شیطان می‌گویند به خاطر شرارت وی است.

در بیان فرق ابلیس و شیطان می‌توان گفت که ابلیس اسم خاص برای همان شیطانی است که از سجده بر آدم ابا نمود. ولی شیطان به معنای مطلق شریر است از هر موجودی که باشد چه از آدم و یا از جنّ و یا از فرزندان ابلیس. بنابراین شیطان اسم جنس می‌باشد و ابلیس اسم خاص است.

با توجه به همین نکته، آیه شریفه ذیل را می‌توان به دوشیوه تفسیر نمود:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...»<sup>۲</sup>

شیوه اول آن‌که: همه شیاطین فرزندان ابلیس می‌باشند، او فرزندان خود را به دو قسم تقسیم کرده قسمتی را مأمور و سوسه انسان نموده که آنها را شیاطین انس می‌خوانیم و دسته دوم مأمور و سوسه جنیان می‌باشند که آنها را شیاطین جنّ می‌نامیم.

شیوه دوم که با آنچه در وجه فرق ابلیس و شیطان گفتیم هماهنگ است این است که: شیطان به هر موجود متمرّد و سرکشی گفته می‌شود چه از نوع جنّ باشد یا انس، اگر انسان متمرّد شد و از فرمان حق سر باز زد شیطان انسی

<sup>۱</sup> - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۰۷؛ تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲۵.

<sup>۲</sup> - انعام / ۱۱۲.

خوانده می‌شود و اگر کسی از جنیان چنین شد او را شیطان جنّی می‌نامیم. بنابراین معنای اول شیاطین همگی فرزندان ابلیس می‌باشند و تابعان آنها از جنیان و انسیان، شیطان محسوب نمی‌شوند بلکه اینها شیطانی هستند یعنی کسانی که مورد اغوای شیطان قرار گرفته‌اند نه خود شیطان. اما بنا بر معنای دوم انسانها و جنیان طالح، شیطان شمرده شده‌اند و در ردیف فرزندان ابلیس قرار می‌گیرند. معنای دوم با سیاق آیه هماهنگ است ولی معنای اول نیز مؤیدهایی، از جمله از اخبار و احادیث دارد.<sup>۱</sup>

ابلیس، جن یا ملک؟

ابلیس موجودی با شعور او مدتی طولانی به ستایش خداوند مشغول بود ولی بعد از آمدن فرمان خدا مبنی بر سجده به آدم علیه‌السلام، از آن سرباز زد و مطرود از رحمت الهی شد. اما خداوند که عدل محض است، به پاس ستایش و تسبیح گذشته‌اش و به خاطر ایجاد زمینه امتحان آدم و آدمیزادگان، وی را تا روزی معین مهلت بخشید. او که آدم را موجب هلاکت خود دید، قسم یاد کرد که با بهره‌گیری از اعوان و انصار و فرزندان خود در بشر تصرف نموده و القائات خود را به صورتی که انسان به سادگی به شیطانی بودنشان پی نبرد در دل او بکارد و او را به همان سو، سوق دهد. با بیان این مقدمه که به شعور ابلیس و مختار بودن او و مکلف بودنش در مقابل اوامر و نواهی خداوند اشاره دارد، جای پاسخ به این سؤال است که اساسا ابلیس از چه جنسی است؟ آیا از جنس فرشتگان است و یا از جنیان می‌باشد.

دسته‌ای از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس فرشتگان است. بنابراین نظریه، ابلیس قبل از ورودش به بهشت، سلطان بین آسمان دنیا و زمین بود، سپس در پی فساد و خونریزی موجودات زمینی و نابودی آنان به بهشت رفت و در کنار ملائک دیگر ماند. نیز برخی معتقدند که او خازن بهشت بوده است. و نیز گفته شده است که اولین ساکنان زمین جنیان بوده‌اند اینان مرتکب فساد و خونریزی شدند و یکدیگر را می‌کشتند، خداوند سپاهی از ملائک به سرپرستی ابلیس را مأمور دفع آنان نمود. آنان جنیان را دفع کردند، ابلیس در پی این واقعه مغرور شد.<sup>۲</sup>

دلایل این دسته از مفسران برای ملک بودن ابلیس را می‌توان چنین تلخیص نمود.

<sup>۱</sup> - ر.ک: تفسیر معوذتین در همین کتاب .

<sup>۲</sup> - ر.ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۲ .



۱- در آیه ۳۴ سوره بقره آمده است:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

نکاتی در این آیه قابل توجه است و از جمله آنها:

الف) در این آیه ابلیس و ملائک مخاطب امر خداوند می‌باشد، و خداوند به فرشتگانی که ابلیس در میان آنان بوده است امر به سجود نموده است. پس ابلیس هم جز آنها شمرده شده است.

ب) همچنین در این آیه شریفه «إِلَّا إِبْلِيسَ» استثناء متصل بوده و ابلیس استثناء از ملائک شده است، طبعاً این استثناء در صورتی صحیح است که ابلیس همجنس ملائک بوده باشد.

ج) اگر ابلیس ملک نبود چرا امر به سجده شد و اساساً چه خصوصیتی در وی بوده است تا مأمور به همان امری شود که ملائک مأمور شدند. پس می‌توان گفت که اتحاد تکلیف آنها حکایت از همجنس بودنشان دارد.

د) با این‌که امر به سجود خاص ملائک بود «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا»؛ چرا بعد از این‌که ابلیس سجده نکرد، ملامت شد، این نکته مؤید آن است که او هم از جمله ملائک بوده است.

۲- در آیه شریفه ذیل نیز آمده است:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...»<sup>۲</sup>

کان در این آیه به معنای «صار» است یعنی ابلیس بعد از ایا کردن از سجده جز جنیان متمرّد شد، و یا این‌که جنّ قبیله‌ای خاص از ملائک می‌باشند و یا جنّ در این آیه به معنای لغوی آن یعنی مخفی بودن آمده است. این قول را مجمع‌البیان نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۳- علاوه بر آنچه گذشت، از کلام حضرت امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه و در خطبه قاصعه بر می‌آید که ابلیس ملک است.

ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشراً بأمرٍ أخرج به منها ملكاً.<sup>۴</sup>

خداوند هیچ‌گاه انسان را به خاطر عملی داخل بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته‌ای را از آنجا بیرون کرده باشد.

دسته دوم از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس جنیان می‌باشد.

دلایل این دسته بدین ترتیب است:

۱- ظاهر آیه شریفه سوره کهف «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» اقتضاء می‌کند که ابلیس از جنیان باشد.

<sup>۱</sup> - بقره / ۳۴.

<sup>۲</sup> - کهف / ۵۰.

<sup>۳</sup> - تفسیر مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۳۵۵.

<sup>۴</sup> - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲ - به حکم آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادًا لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۱</sup>. ملائکه معصومند و از آنها خطاء و گناهی سر نمی‌زند. امام حسن عسکری علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

انَّ الْمَلَائِكَةَ اللَّهُ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَبَائِحِ بِالطَّائِفِ اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۲</sup>

فرشتگان الهی به لطف افاضه شده از سوی خداوند متعال، از کفر و انجام زشتی‌ها محفوظند.

۳ - مطابق آیه شریفه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا...»<sup>۳</sup>. ملائک رسولان الهی هستند و رسول نمی‌تواند کافر یا فاسق باشد.

۴ - استثناء در آیه «الْإِبْلِيسَ» منقطع است در این صورت جنس مستثنی و مستثنی<sup>۴</sup>fe' منه یکی نخواهد بود. پس ابلیس از جنس ملائک نیست. همانند این استثناء، مثل معروف در ادبیات عرب است که می‌گویند: جاء القوم الا حمارهم. طبیعی است که حمار جز قوم نیست و تنها با قوم همراه است.

۵ - ملک از نور یا از باد خلق شده است و جن از آتش آفریده شده است. عناصر نور یا باد و آتش با هم مخالفند و نمی‌توان تصور کرد که افراد یک‌نوع موجود از عناصر متمایز خلق شده باشند.

۶ - ابلیس دارای فرزند و نسل است، اسم برخی از فرزندان او را در همین مجموعه خواهیم داشت. در حالی که ملائک مذکر و مؤنث و در نتیجه توالد و تناسل ندارند.

قرآن کریم دختر خواندن ملائکه را یکی از افتراءات مشرکین می‌داند.

«وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ أَنْثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَلُونَ»<sup>۴</sup>.

۷ - روایات زیادی وارد شده مبنی بر این که ابلیس از ملائک نیست و از جمله آنها:

قال الصادق عليه السلام: انَّ ابليسَ كان مع الملائكة في السماء يعبد الله، و كانت الملائكة تظنُّ أنه منهم، و لم يكن منهم، فلما أمر الله الملائكة بالسُّجودِ لآدمَ أخرجَ ما كان في قلبِ ابليسَ من الحسدِ فعلمتِ الملائكةُ عند ذلك انَّ ابليسَ لم يكن منهم.<sup>۵</sup>

ابلیس همراه ملائکه در آسمان خداوند را ستایش می‌کرد. فرشتگان گمان می‌کردند که او از آنهاست ولی از آنان نبود، وقتی خداوند ملائک را امر به سجود کرد، حسد قلبی ابلیس ظاهر شد و همین باعث گشت ملائک بفهمند ابلیس از آنان نیست.

<sup>۱</sup> - تحریم / ۶.

<sup>۲</sup> - نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۶۷.

<sup>۳</sup> - فاطر / ۱.

<sup>۴</sup> - زخرف / ۱۹.

<sup>۵</sup> - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷۰.

آن حضرت نیز فرموده است:

كان ابليسُ منهم بالولاءِ و لم يكن من جنسِ الملائكةِ و ذلك ان الله خلق خلقا قبلَ آدمَ و كان ابليسُ حاكما في الارضِ فَعَتُوا و افسدُوا و سفكُوا الدماءَ فبعث الله الملائكةَ فقتلُوهم و اسروا ابليسَ و رَفَعُوهُ الى السَّماءِ، فكان مع الملائكةِ يَعْبُدُ اللهَ الى ان خلق الله تبارك و تعالی آدمَ.<sup>۱</sup>

ابلیس دوست و پیرو ملائک بود و از جنس آنان نبود، خداوند قبل از خلقت آدم، خلاقیتی را خلق کرده بود و ابلیس حاکم بر زمین بود. آنها سرپیچی کردند و فساد نمودند و خون‌ها ریختند، خداوند ملائک را به سویشان گسیل داشت. فرشتگان آنها را هلاک کردند و ابلیس را اسیر نمودند و به آسمان بردند. او در آسمان با ملائک، خدای را ستایش می‌کرد، تا وقتی که خداوند متعال آدم را آفرید.

عیاشی نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که «جمیل بن دراج» از امام علیه‌السلام پرسید آیا ابلیس از ملائک بود و آیا بر امور آسمان ولایتی داشت؟ حضرت فرمودند:

انَّهُ لم یکن من الملائكةِ و لم یکن یلی من امرِ السماءِ شیئا، کان من الجنِّ و کان مع الملائكةِ تراهُ انَّهُ منها و کان الله یعلمُ انَّهُ لیس منها، فلما امر بالسجودِ کان منه الذی کان.<sup>۲</sup>

از ملائک نبود و ولایت بر چیزی از امر آسمان نداشت، او از جنیان بود و با ملائک همراه شده بود. ملائک خیال می‌کردند که ابلیس از آنهاست و خدا می‌دانست که از آنان نیست. وقتی امر به سجود شد از همان‌ها گشت که بود. شیخ طوسی دیدگاه سومی مطرح نموده است. بنابر این نظریه، ملک و جن یک حقیقت واحد دارند که مرتبه بالای آنها ملک و بقیه افراد آنان جن می‌باشند، بنابراین همان‌طور که انسان‌ها دو دسته‌اند و صالح و طالح دارند، موجودات مخفی نیز دو دسته از یک صنف هستند، صالحان آنها ملائک و طالحان آنها جن می‌باشند.<sup>۳</sup>

تحقیق آراء و نظریات

آراء و نظریات هردو گروه قابل بررسی است و چه‌بسا بسیاری از آنها مخدوش بوده و یا حداقل پذیرش آنها به‌عنوان استدلال برمطلب مشکل باشد.

عمده دلائل دسته اول از دانشمندان به این نکته برمی‌گردد که ابلیس در کنار ملائک مورد خطاب خدا قرار گرفته و مأمور به سجده شده است. در مقام پاسخ به این استدلال می‌توان گفت که: ابلیس به‌واسطه همراهی با ملائک در مدتی بسیار طولانی از جمله آنها شمرده شده است و همین همراهی با آنان باعث شده که چون ملائک مأمور به سجده شود و یا در پی اباء از سجده ملامت گردد و یا در برخی روایات و از جمله فرمایش مولای بیان حضرت

<sup>۱</sup> - همان .

<sup>۲</sup> - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۴۳ .

<sup>۳</sup> - تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۵۲ .

امیر علیه السلام به ملک از آن یاد شود.

دلایل دسته دوم نیز قابل تأمل است.

دلیل اول: ظاهر آیه شریفه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» گرچه این اقتضا را دارد که ابلیس از جنیان باشد ولی نمی فهماند که جنّ ملک نیست. زیرا بنا بر آنچه از شیخ طوسی نقل شد چه بسا ابلیس از دسته ای خاص از ملائک باشد که جنّ نامیده می شوند. یعنی ملائک بردو صنف باشند، بخشی از آنها که از آتش خلق شده اند جنّ نامیده می شوند و یا چون در بین مردم هستند و دیده نمی شوند و از چشم‌ها پنهان می باشند جنّ نامیده می شوند و بخش دیگر آنها ملکند.

دلیل دوم و سوم: عصمت و عدم کفر ملائک نه به اجبار، بلکه با اختیار است. آنان حقائق را یافته اند و در چنان مقام و منزلتی قرار دارند که به غیر طاعت فکر نمی کنند. علاوه اینکه آیه شریفه، تنها عصمت ملائکی را که خزانه آتش هستند بیان می دارد کما این که آغاز آیه در همین باره است، تا مبادا کسی خیال کند که خازنان جهنم ممکن است فرمان الهی را در عذاب مجرمان نادیده بگیرند، و مجرمان به این توهم خود را دلخوش نگهدارند.

نیز آیه شریفه ای که ملائک را رسولان الهی می داند به آیه ذیل:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۱</sup>.

تخصیص خورده است بنابراین همان طور که همه انسان‌ها رسول نیستند و خداوند برخی از آنها را به عنوان رسول انتخاب می کند، ملائک نیز همگی رسول نیستند و خداوند برخی از آنها را به عنوان رسول برمی انگیزد.

دلیل چهارم: حمل استثناء بر استثناء منقطع مجازی است و تا حد امکان جانب حقیقت ترجیح دارد.

اما دلیل پنجم: اختلاف در خلقت ابلیس و جنّ موجب نمی شود که جوهره آنها از هم جدا گردد. چه بسا ممکن است همان طور که از ابن عباس نیز نقل شده، ابلیس صنفی از اصناف ملائک باشد، صنفی که از نار سموم آفریده شده است.

دلیل ششم: آنچه در آیه نفی شده است دختر بودن ملائک برای خداوند است و این بیانگر این نکته نیست که آنان توالد و تناسل ندارند. علاوه اینکه از کجا معلوم است که توالد و تناسل سایر موجودات به شکل توالد و تناسل انسان باشد، چه بسا هر موجودی شیوه ای را برای حفظ نسل خود داشته باشد که متمایز با دیگر موجودات باشد.

از ادله دسته دوم تنها اخبار و احادیثی می ماند که قدر متیقن همه آنها نفی صریح ملک بودن ابلیس است.

این روایات از اختلاف عوارض ابلیس و ملک سخن به میان نیاورده اند تا بتوان آنها را مورد نقص و ابرام قرار داد و صحت و سقمشان را بررسی نمود. بلکه چه بسا وحدت عوارض این دو دسته را چنان بیان کرده اند که حتی ملائک

<sup>۱</sup> - حج / ۷۵ - ۷۶.

قبل از ابا ابلیس از سجده، متوجه این نکته نشده بودند که ابلیس از آنان نیست و او را از خودشان می‌پنداشتند. آنچه این روایات بر آن تکیه دارند اختلاف عنصر تشکیل‌دهنده این دو موجود است، امری که خارج از عقول بشر عادی می‌باشد و جز برکسانی که به غیب مرتبند آشکار نمی‌شود.

بنابراین با این که دلائل ملک نبودن ابلیس به خاطر عوارض مساوی هردو، مخدوشند، اما اخبار ائمه طاهریین علیهم‌السلام، قابل اغماض و چشم‌پوشی نیستند. لذا ناچاریم که صنف ابلیس را از صنف ملک جدا کنیم و او را از دسته جنیان بدانیم.

البته دیدگاه شیخ طوسی که مستند آن خبری از ابن عباس است، برهانی نیست. ابن عباس این نظریه را به پیامبر منتسب نموده و شیخ برای مدعای خود دلیلی اقامه نکرده است.

در میان مفسران اهل سنت نیز برخی چون طبری، اخباری از «شهر بن حوشب»، «سعد بن مسعود»، «ابن زید» و «حسن» نقل کرده‌اند که صریحا ابلیس را از جنس جنیان معرفی نموده است.

به نمونه‌ای از این اخبار توجه کنید:

عن شهر بن حوشب قوله «مِنَ الْجِنِّ» قال: «أَمَا كَانَ مِنَ الْجِنِّ الَّذِي ظَفَرَ بِهِمْ وَ ذَهَبَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ<sup>۱</sup>»  
شهر بن حوشب در تفسیر آیه شریفه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» می‌گوید: ابلیس از جنیان بود، ملائکه بر او پیروز شدند و او را اسیر ساختند و با خود به آسمان بردند.

محمد رشید رضا می‌گوید: وجود فصل ممیز بین ملک و جن مستدل نیست، و اختلاف ایندو صرفا اختلاف صنفی است که به جهت اختلاف اوصافشان به وجود آمده است و ظاهر این است که جن صنفی از ملائک می‌باشد.<sup>۲</sup>

حقیقت یا توهم

تا اینجا دریافتیم که ملک، جن، ابلیس حقایقی انکارناشدنی هستند.

اما برخی تمام هستی را منحصر در مادیات می‌بینند و انتظار دارند همه چیز در آزمایشگاه بررسی شود و معتقدند که آنچه در لابراتوارها دیده می‌شود هستی و بقیه نیستی است. نیز عده‌ای از آنان با این که جهان ماوراء طبیعت را به ظاهر پذیرفته‌اند اما عینی نشدن علم به غیب برای آنان باعث شده است به تأویل و تفسیر به‌رأی واقعیت‌های هستی روی آورند و با بیان معانی باطنی بدون مستند برای هرچیز، آن را از قالب معنای ظاهری خارج سازند. برخی گفته‌اند: آیات سجده ملائک در مقابل آدم علیه‌السلام دارای معانی باطنی است و فرشتگانی که سجده کردند از آسمان فرود نیامدند که جلو آدم بیفتند و سجده کنند، فرشتگان همه در وجود انسان بوده‌اند، ابلیس هم همان نفس اماره در وجود آدم است.

<sup>۱</sup> - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۷؛ طبری با اختلاف اندک حدیث را نقل کرده است. تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۲۲۴.

<sup>۲</sup> - تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۶۵.

بعضی دیگر نیز گفته‌اند: اگر خداوند به ابلیس دستور به سجده می‌داد، او قادر به سرپیچی نبود زیرا کسی از قدرت لایزال خداوند خارج نیست و نیز گفته‌اند: خداوند موجودی به‌نام ابلیس را برای گمراهی بشر نیافریده است. شیطان را انسان به وجود آورده و می‌آورد. ابلیس عبارت است از همان نفس اماره که انسان درخواست‌های وی را می‌پذیرد.

پیداست که اگر با این تأویلات به جان حقایق مطرح شده از سوی قرآن کریم و اخبار و احادیث بیفتیم، جز هاله‌هایی موهوم از هر موجودی چیزی باقی نمی‌ماند.

و آیا به راستی اگر این تأویلات که از هیچ دلیل و مستندی پیروی نمی‌کنند، تفسیر به رأی باطل و مذموم نباشند، پس معنای تفسیر به رأی چیست؟

و آیا این خیالات ذهنی انسان را در نهایت به پوچ‌گرایی سوق نمی‌دهند؟

و آیا با این افکار و اوهام در جهان هستی چیزی جز انسان و حتی او می‌تواند حقیقتی داشته باشد؟

جالب توجه این است که این عده از خیال‌پردازان، تصورات خود را حقیقت محض می‌بندارند و عقاید و نظریات دیگران را به باد استهزاء می‌گیرند.

برای واضح شدن بطلان این‌گونه اندیشه‌های شخصی و فردی که حکایت از انحرافات عظیم اعتقادی و تحلیل مسائل در پستوی منازل و به‌دور از مشاوره‌های علمی دارد به نکاتی از کتاب «آدم از نظر قرآن» توجه کنید: مؤلف این کتاب در توضیح حکمت خلقت آدم آورده است:

این اعتراضات را شیطان نکرده است و کسی هم شیطان به این معنی را که شما توهم کرده‌اید ندیده و ایراداتش را نشنیده است. زیرا چنین شیطانی اصلاً وجود ندارد، این شبهات و اشکالات را در عرصه تخیل از شیطانی نقل کرده‌اند که خود ساخته‌اند!

نیز می‌گوید: خداوند عزیز در کتاب کریمش هواهای وهمی و نفسانی را که برخلاف مسیر ارتقاء انسان و ضد مصالح جهان به حرکت می‌آیند شیطان نامیده است، ذات انسان را هم که تابع او شده نفس اماره به سوء می‌خواند!<sup>۱</sup> ایشان معتقد است که در آیات و اخبار، خصال بهیمی به صورت تمثیل مصور شده‌اند و کنه حقیقت این تمثیل‌ها جز همان خصلت‌های بهیمی در وجود انسان چیزی نیست. بر همین اساس وی مفسرین و محدثین را مورد طعن قرار می‌دهد که چرا ظواهر را توجه می‌کنند و از درک کنه مطالب غافل هستند!

سؤال این است که ایشان این کنه را از کجا به دست آورده‌اند؟ آیا حصول این کنه که با ظواهر همساز نیست توهمی آشکار نیست و مصداق آیه ذیل نمی‌باشد؟

<sup>۱</sup> - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۹۴.

<sup>۲</sup> - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۶۰.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»<sup>۱</sup>.

ایشان در مورد این که مرحوم سید علی خان، شارح «صحیفه سجادیه» که می‌گوید: شیطان گفت من به تو سجده می‌کنم نه غیر تو، به شدت وی را به باد انتقاد می‌گیرد و این کلمات را لاطائلات خوانده و آه و افسوس سر می‌دهد که قرآن دستخوش جهل شده است.<sup>۲</sup>

در حالی که همین نکته از شیطان، هم از قرآن و سابقه ابلیس قابل استنباط است و هم روایت ذیل که منقول از امام صادق علیه‌السلام بوده و درخواست ابلیس از خداوند را بیان می‌کند بر آن دلالت دارد. ابلیس به خداوند می‌گوید:

و عِزَّتِكَ لَئِنْ أَغْفَيْتَنِي مِنَ السُّجُودِ لَأَدِمَ لِعِبَادَتِكَ عِبَادَةً مَا عَبَّدَهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ.<sup>۳</sup>

به عزت تو سوگند، اگر مرا از سجده بر آدم علیه‌السلام عفو کنی، چنان تو را عبادت می‌کنم که احدی از مخلوقان، تو را عبادت نکرده باشند.

اتهامهای نویسنده به مرحوم سیدعلی خان و دیگران حکایت از بی‌اطلاعی وی از مبانی دینی و بسنده کردن به خیالات وهمی می‌کند.

ایشان می‌گوید: مراد از جن انسان مکلفی است که ظاهر نباشد همانند انسان‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند! و چون در مقابل انسان و جن در سوره رحمن آیات ۱۴ و ۱۵ باز می‌ماند، می‌گوید: جسم انسان از گل و لای خلق شده است و مراد از جان غرایز پنهان در آدمی است که از آتش خلق شده است! پس چون قطعا در پاسخ این سؤال که در این صورت می‌بایست غرایز همه منفی باشند خواهد ماند، می‌گوید: مراد خود آتش نیست بلکه مراد این است که غرایز مانند آتش طبیعتا سوزاننده‌اند!

ایشان در تفسیر سوره جن می‌گوید: مراد از جن در دو سوره جن و احقاف، افراد پاک و بی‌غرض است که بعد از استماع آیات قرآن، ایمان راسخ به حقیقت آن پیدا کردند!<sup>۴</sup>

ایشان در تقسیم جن می‌گوید: برخی از جنیان مردمی هستند که دائما کوچ می‌کنند اینها چون فرهنگ و تمدن ندارند و از اجتماعات بشری به دورند جن می‌باشند!

در جایی دیگر می‌گوید: مراد از جن انسان‌های ساکن کوه‌ها و برخی روستاهای دوردست و حیوانات وحشی است!

در جایی دیگر برنامه‌ریزان و طراحان امور دنیا که پشت درهای بسته در مورد ظلم و ستم به بشر تصمیم‌گیری می‌کنند و به منافع مردم زحمتکش توجه نمی‌نمایند شیاطین جنی نامیده است که انسان‌ها با آنها در تماس نیستند

<sup>۱</sup> - کهف / ۱۰۴.

<sup>۲</sup> - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰.

<sup>۳</sup> - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۴۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸.

<sup>۴</sup> - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۴۱۴.

و تنها به وعده‌هایشان گوش می‌دهند!

ایشان در بیان آیاتی که صراحتاً به کارگیری جنیان به وسیله سلیمان علیه‌السلام را مطرح می‌نماید می‌گوید: سلیمان متخلفین و یاغیان را به کار وادار می‌کرد!

ایشان مُسَخَّر شدن باد برای حضرت را به پیروزی و غلبه وی بر امور تفسیر کرده و با تمسک به یک داستان و قصه می‌گوید: ریح به معنای نصرت و ظفر است! نویسنده این کتاب کارگزاران جنی سلیمان را مردم گمنام و غریب می‌داند!

ایشان هُدُود را «هَدَهَد دارمی» که داستانش در تورات آمده می‌داند! کسی که با داوود علیه‌السلام جنگ کرد و شکست خورد و سلیمان وی را اسیر ساخت.

وی همچنین درخواست سلیمان را که چه کسی می‌تواند تخت بلقیس را اینجا حاضر کند چنین تفسیر می‌کند که مراد از تخت مرکز قدرتش بوده است و لذا آن کس که علم کتاب نزد وی بود به سلیمان گفت: قدرت پیش خودت است و وضع موجود تو همان عرش بلقیس می‌باشد! سپس ایشان تمام تفاسیر موجود در این زمینه را اراجیف، اکاذیب، اساطیر، زخرف، ترهات، خرافات و باطل خوانده و مفسرین را غالباً افرادی ساده و عاشق تکثیر حدیث و درج آنها در کتابهایشان به خاطر افزایش حجم تألیفاتشان معرفی می‌نماید!<sup>۱</sup>

لازم است از ایشان و امثال او پرسید که آیا نظریات مستند به آیات و روایات درجایی که ذهن بشر را راهی در آن نیست، لاطائل نامیدن و نتایج تحقیقات و زحمات دیگران را یوچ شمردن و پندارهای مستند بر وهم و خیال حاصل شده در پستوها را حق محض خواندن خطا نیست؟

«موریس مترلینگ» از اندیشمندان غربی بلژیکی الأصل که در آغاز وکیل دادگستری بود و بعدها نویسنده تئاتر و سپس در حیطه فلسفه وارد گشت و کتابهای زیادی در این زمینه نگاشت، نیز نظریاتی چون مؤلف کتاب نامبرده دارد و البته چون او از منابع غنی اسلامی بی‌بهره است، جز توجه به خیال‌پردازی‌های به دور از مباحثات علمی، ایرادی بر او نیست.

وی می‌گوید:

«یکی از رفقای فیلسوف من می‌گفت آن شیطانی که در مذاهب آسمانی بدان اشاره شده و می‌گفتند که دشمن خداست همانا «نیستی» در مقابل «هستی» است زیرا خدا یعنی «هستی» و بدیهی است که در این صورت مخالف او «نیستی» می‌شود.

گفتم: دوست عزیز... تو که فیلسوف هستی البته می‌دانی «نیستی» وجود ندارد... برای این که «نیستی» یعنی «هیچ» و البته هیچ وجود خارجی ندارد.

---

<sup>۱</sup> - همان، ص ۴۳۵ به بعد.



و از آن گذشته وقتی که ما می‌خواهیم به «نیستی» فکر کنیم لامحاله چیزی را در مد نظر مجسم می‌نمائیم ولو این‌که همان کلمه «هیچ» باشد و گرنه فکر ما روی هیچ چیز بند نمی‌شود و همان چیزی را که در نظر مجسم می‌کنیم هستی است. حاصل این‌که هیچ و نیستی وجود ندارد و بنابراین آن شیطانی که سابقاً می‌گفتند مخالف خداست و به قول تو «نیستی» می‌باشد جز جهل و نفهمی ما چیز دیگری نیست.

بدانید نیستی یا شیطان جز نادانی ما چیز دیگری نیست و گرنه محال بود که خدا یا هستی وجود داشته باشد و اگر خدا یا هستی وجود نمی‌داشت قطع نظر از این‌که ما هم نبودیم فکر ما روی هیچ چیزی بند نمی‌شد و نمی‌توانستیم بفهمیم که در صورت عدم وجود خداوند یا هستی این دنیا چه صورتی پیدا می‌کرد.»

ایشان سپس می‌افزاید:

در آن روز به دوست فیلسوف خود گفتم: ای کاش که دشمن ما شیطان و به قول تو «نیستی» بود، زیرا در این صورت بدون تشویش روی نازبالش خود می‌خوابیدم. زیرا نیستی یا شیطان که وجود خارجی نداشتند نمی‌توانستند ما را اذیت کنند. اما افسوس که دشمن ما یعنی شیطان حقیقی، نفهمی و نادانی ماست و این دشمن برخلاف شیطان فرضی وجود دارد.<sup>۱</sup>

همان‌طور که از قبل روشن شد، نظریات مترلینگ نیز بدون مستند عقلی است و ایشان برای ادعایش هیچ دلیلی اقامه ننموده است.

حکمت خلق ابلیس

خداوند متعال فرمانروای حقیقی عالم هستی است، براین اساس هر حکمی از او در عالم وجود نافذ بوده و به محض تحقق اراده او محقق می‌گردد و چون حق محض هم اوست احکام او نیز حق محض می‌باشند و هرگز عمل بیهوده‌ای از او صادر نمی‌گردد.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>

آیا گمان کردید ما شما را بیهوده خلق کردیم و هرگز به ما باز نمی‌گردید.

از سوی دیگر تمام مخلوقات الهی یا خیر محضند و یا خیر نسبی، و هرگز موجودی که شر محض باشد آفریده نشده است.

خداوند متعال در آیه ذیل خود را خالق تمام هستی معرفی می‌کند:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - جهان بزرگ و انسان، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۱۳۶.

<sup>۲</sup> - مؤمنون / ۱۱۵.

<sup>۳</sup> - زمر / ۶۲.

خداوند خلق‌کننده همه چیز و نگهبان همه چیز نیز هست.

و در آیه شریفه ذیل به کمال همه مخلوقاتش گواهی می‌دهد.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»<sup>۱</sup>

خداوندی که همه چیز را نیکو خلق کرده و خلقت انسان را از گلی آغاز نمود.

تأمل در آنچه خداوند آفریده است ما را به کمال خلاقیت به صورتی که کامل‌تر بودنش امکان ندارد رهنمون می‌سازد.

از سوی دیگر قبح هر چیزی نه به خاطر نفس همان چیز و حاق آن است بلکه به اعتبار چیزی خارج از ذات اوست. مثلاً اگر گفته می‌شود که دروغ شر است نه بدان جهت که سخن یا نوشتار و یا غیر آن است، چرا که سخن راه ارتباط انسان با محیط خارج می‌باشد و نوشتار موجب بقاء علم می‌گردد، بلکه بدان جهت است که این سخن و نوشته، مخالف دستور عقل و شرع می‌باشد و تبعات فاسدی را در پی دارد.

یا اگر گفته شود که این میوه تلخ است نه به خاطر میوه بودنش می‌باشد بلکه به واسطه مقایسه آن با میوه‌ای شیرین و مطابق مذاق انسان می‌باشد.

ابلیس نیز مخلوقی از مخلوقات الهی است و او در آغاز چه ملک بوده باشد یا جن، مانند همه خلائق، پاک آفریده شده بود. به بیان دیگر خداوند هرگز او را ابلیس نیافرید بلکه او با اختیار خودش ابلیس شد و خود را از درگاه رحمت خداوند مطرود ساخت.

نکته دیگر آنکه تمام موجودات عالم در چرخه طبیعت، نقش خاص خود را ایفاء می‌کنند. به عبارت دیگر همه عالم به منزله زنجیره‌ای است که هرکدام از موجودات حلقه‌ای خاص از این زنجیره را تشکیل می‌دهند و طبعاً هر حلقه‌ای پایانی برای حلقه قبل و آغازی برای حلقه بعد خواهد بود و از هر حلقه‌ای چیزی صادر می‌شود که دیگری از انجام آن عاجز است. این چرخه چنان به هم پیوسته است که اگر یک حلقه مفقود شود، همه هستی از هم فرو می‌پاشد. ابلیس هم در این چرخه جایگاهی دارد و اگر او وجود نمی‌داشت، چرخه‌ای ایجاد نمی‌شد و انسانی هم خلق نمی‌گشت.

اضافه بر آنچه گفته شد ابلیس برای همه مضر نیست. برای برخی که او را تبعیت کنند، وعده‌های

---

<sup>۱</sup> - سجده / ۷.

او را گوش دهند، هلاک‌کننده است. اما برای آنان که به عناد او با آدمی زاده آگاه شوند و از تبعیت وی سرباز زنند نه تنها مضر نیست بلکه مایه کمال است.

نکته آخر این که خلقت ابلیس، بیان قدرت خداوند در خلقت اضداد چون دنیا و آخرت، نار و جنت و... می‌باشد، چرا که عظمت هر چیزی آن‌گاه محسوس می‌شود که ضد آن نیز درک گردد. موقعیت ابلیس قبل از گناه

ابلیس از هرچه خلق شده باشد، مدت‌ها با ملائک در آسمان‌ها بود، شأن و موقعیتش نزد فرشتگان به حدی رسیده بود که ملائک از وی شیوه ستایش خداوند می‌آموختند و او راه‌های بیان عظمت خدا را برای آنان بیان می‌کرد. سابقه عبادت و طاعت او تا شش هزار سال گفته شده است و البته حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان این نکته می‌فرماید: معلوم نیست که مراد از سال، سال دنیوی است یا سال اخروی که هر روز آن پنجاه‌هزار سال دنیوی طول می‌کشد.

كَانَ قَدْ عَبْدَ اللّٰهَ سِتَّةَ اَلْفِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي اَمِنْ سَنِي الدُّنْيَا اَمْ مِنْ سَنِي الْاٰخِرَةِ<sup>۱</sup>

شیطان خداوند را شش هزار سال ستود، که معلوم نیست از سنین دنیاست یا از سنین آخرت.

«حسین بن عطیه» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم چرا خداوند ابلیس را مهلت داد، حضرت فرمودند: شیطان شش هزار سال خداوند را در آسمان چهارم به دو رکعت نماز عبادت کرد.<sup>۲</sup>

اِنَّ اَبْلِيْسَ عَبْدَ اللّٰهِ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكَعَتَيْنِ سِتَّةَ اَلْفِ سَنَةً<sup>۳</sup>

در روایت دیگری امام صادق علیه‌السلام حکمت توجه خداوند به درخواست‌های ابلیس را چهار هزار ساله وی به دو رکعت نماز در آسمان می‌داند.<sup>۴</sup>

در برخی اخبار دیگر، سابقه عبادت ابلیس به هفت هزار، بیست و چهار هزار (نیمی از آن بین جنیان و نیمی دیگر بین ملائک) و هفتصد هزار سال می‌رسد.

ابن عباس نیز از مفسرین برجسته قرآن می‌گوید:

كَانَ اسْمُهُ قَبْلَ اَنْ يَّرْكَبَ الْمَعْصِيَةَ عَزَازِيْلَ وَ كَانَ مِنْ سُكَّانِ الْاَرْضِ وَ كَانَ مِنْ اَشَدِّ الْمَلَائِكَةِ اجْتِهَادًا وَ اَكْثَرِهِمْ عِلْمًا فَذَلِكَ هُوَ الَّذِي دَعَاهُ اِلَى الْكِبْرِ<sup>۵</sup>

اسم ابلیس قبل از این‌که مرتکب عصیان شود «عزازیل» بود و از ساکنان زمین شمرده می‌شد، وی از همه ملائک

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۴.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۵؛ ر.ک: ص ۲۴۰.

<sup>۴</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰.

<sup>۵</sup> - تفسیر جامع‌البیان، ج ۹، ص ۳۲۲؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

بیشتر می‌کوشید و از همه آگاه‌تر بود و همین موجب شد کبر پیشه کند.

واقعه سجده بر آدم علیه‌السلام

پیدایش حیات در جهان از مهم‌ترین مسائلی است که همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است به طوری که هر قدر معلومات وی افزون‌تر می‌شود پیچیدگی راز آفرینش بیشتر آشکار می‌گردد، و عجز و ناتوانی دانشمندان از درک آن عیان‌تر می‌شود.

«کریسی مورسین» استاد فرهنگستان علوم نیویورک گفته است:

«چگونگی پیدایش حیات آنچنان مرموز و عجیب است که از فهم متعارف خارج می‌باشد و حتی عالم‌ترین دانشمندان زیست‌شناس نیز در مقابل اسرار آن متحیر مانده‌اند.»

به هر حال خداوند متعال پس از خلقت آسمان و زمین اراده خلق انسان به عنوان خلیفه خود بر زمین نمود.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: به راستی من جانشین در زمین خواهم گمارد. ملائک گفتند: آیا کسی را در آنجا قرار می‌دهی که فساد کند و خون‌ها بریزد حال آن‌که ما تو را ستایش می‌کنیم و تو را منزّه می‌شماریم؟ خداوند فرمود: به یقین من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

جواب ملائک به خداوند، اعتراض آنها نسبت به خلقت آدم نبود، چرا که آنان به حدی از شعور رسیده‌اند که خود را وقف اطاعت خدا نمایند و در انجام وظایف خود کوتاهی نکنند و لذا تصور گناه و معصیت، نافرمانی و اعتراض در مورد آنان صحیح نیست. علت سؤال ملائک پی بردن به حکمت خلقت انسان بود. آنان تصور می‌کردند که خداوند خلاق را برای تسبیح و تقدیس خود می‌آفریند پس خدا را چه حاجتی است به خلق موجودی که احیاناً مفسد و خونریز باشد؟

اکنون جای بررسی این نکته است که ملائک از کجا می‌دانستند انسان موجودی خواهد بود که در زمین به فساد آلوده می‌شود و خونریز می‌باشد؟

در پاسخ این سؤال می‌توان وجوهی را مطرح کرد.

۱ - قبل از خلقت انسان جنیان یا موجوداتی به نام «نسناس» در کره زمین زندگی می‌کرده‌اند، این دسته از خلائق بنا بر روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام هزارسال بر زمین ساکن بوده‌اند.<sup>۲</sup>

آنان به افساد و خونریزی روی آوردند و در جنگ با یکدیگر منقرض شدند، و یا به وسیله ملائک و فرشتگان از

<sup>۱</sup> - بقره / ۳۰ .

<sup>۲</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۱ .

بین رفتند و یا حجاب از جلو چشمان ملائک کنار رفت و فرشتگان جنگ و خونریزی و فساد آنان را مشاهده نمودند.<sup>۱</sup>

و فرشتگان با چنین ذهنیتی که از موجود زمینی داشتند، به خداوند گفتند: موجودی که در زمین قرار بگیرد مفسد و خونریز است.

۲ - فرشتگان وقتی انسان را شناختند و از جمله وجود اختیار برای او را متوجه شدند، دانستند که این موجود همواره تقدیس و تسبیح خدای نخواهد کرد و چه بسا راه خطا و معصیت را به اختیار خود دنبال کند و فساد و فتنه نماید. بنابراین باخبر شدن ملائک از حیثیات وجودی انسان، آنان را متوجه امکان فساد و خونریزی او کرد.

۳ - وقتی فرشتگان فهمیدند که انسان، جانشین زمینی خداوند است، فساد و خونریزی او را درک کردند، چرا که زمین ماده است و جهان ماده دارای عوارض خاص خود می‌باشد، عوارضی که با محدودیت‌ها و فعل و انفعالات و تراحم‌ها همراه است.

از سوی دیگر انسان، اجتماعی است و زندگی اجتماعی محتاج به قوانین و تکالیف است و رعایت و عدم رعایت تکالیف دو راه در مقابل انسان هستند و آدمی به ناچار باید یکی را برگزیند. و چه بسا او به قوانین بی‌توجه شود و راه فساد را طی کند.

به هر حال ملائک تنها ظواهر حال را می‌نگریستند، آنها عبادت و کرنش و خضوع خود را می‌دیدند و دوست نداشتند موجودی آفریده شود که ظاهرش چون آنان نباشد. آنان ظاهر خود را می‌دیدند که همواره تقدیس می‌کنند و از انسانی که چه بسا تقدیس نکند متنفر بودند. آنها نمی‌دانستند تقدیس و تسبیح خداوند در صورتی نهایت ارج خود را خواهد داشت که اولاً با درون هماهنگ باشد و ثانیاً با اختیار و اراده صورت پذیرد.

برهمن اساس بود که آنان ابلیس را دوست داشتند چرا که خدا را بسیار تقدیس می‌کرد، و از آدم متنفر بودند، چرا که چه بسا راه نافرمانی پیش گیرد.

اما خداوند در جواب آنان فرمود: من به چیزی آگاه هستم که شما خبر ندارید.

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

من خبر دارم که از این آدم مخلوقاتی که نبی مرسل و عبد صالح خواهند شد به وجود می‌آیند، بندگانی که تمام تمایلات و هوس‌های موجود در وجودشان و در ذاتشان را وداع خواهند گفت و به من روی خواهند آورد. آن خواهند کرد که در وصف‌ها ننگجد و هرگز تقدیس و تسبیح شما به آن نرسد. چنان خواهند شد که جبرائیل علیه السلام که بهترین شماست بدان مقام و منزلت نایل نگردد. هم او در شب معراج از همراهی پیامبر بازماند و چون حضرتش از او پرسید: برادرم جبرائیل چرا نمی‌آئی؟ جواب داد که اگر به قدر سرانگشتی بالاتر بیایم فروغ

<sup>۱</sup> - همان .

تجلی مرا خواهد سوزاند.

لو دنوت انملة لا حترقت.<sup>۱</sup>

ملائک که پی به اشتباه خود برده بودند به عرش الهی پناهنده شدند و زبان به استغفار و انابه گشودند و مطابق برخی روایات این توبه و انابه هفت هزار سال به طول انجامید.<sup>۲</sup>

خداوند از خاک و آب، آدم را خلق کرد، آدم از ادیم یعنی پوسته زمین اخذ شده چه این که او از همین آفریده شده است، برخی نیز گفته‌اند: ادیم نام چهارمین لایه زمین است و آدم از آن خلق شده است، عده‌ای دیگر گفته‌اند آدم عربی نیست و برخی دیگر می‌گویند مشتق از آدم است به معنای گندمگون یا مشتق از آدم یعنی الفت می‌باشد. خلق آدم بنابر برخی روایات در روز جمعه واقع شد، به روایتی در این زمینه از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توجه کنید:

انَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَ اعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ يَوْمِ الْأُضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ.<sup>۳</sup>

روز جمعه آفتاب روزهاست و نزد خداوند از روز عید قربان و فطر برتر است.

بعد از خلق او، خداوند از روح خود در او دمید و آدم جان گرفت و حیات او آغاز گشت، حیات انسان به قدری شگفت‌انگیز بود که خداوند خود را ستود و فرمود:

«... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».<sup>۴</sup>

پربرکت است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.

خداوند اسمائی را به آدم تعلیم داد و به ملائک آن اسماء را عرضه نمود، سپس آن نام‌ها را از ملائک پرسید، ملائک بازماندند ولی آدم از آن اسماء خبر داد و لذا خداوند به ملائک فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و به آنچه آشکارا و مخفیانه می‌کنید آگاهم.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ \* قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْ أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ».<sup>۵</sup>

مراد از اسماء نام‌هایی از اشیاء که به ذهن خطور می‌کند نیست، چرا که اولاً بیان این نام‌ها برای ملائک مشکل

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

<sup>۲</sup> - ر. ک: تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۵۳.

<sup>۳</sup> - همان، ص ۴۹.

<sup>۴</sup> - مؤمنون / ۱۴.

<sup>۵</sup> - بقره / ۳۱ - ۳۳.

می‌دانیم که ال در «الاسماء» افاده عموم می‌کند و از سوی دیگر «اسماء» جمع است علاوه این که، کلاً نیز عمومیت اسماء را تأکید کرده است، لذا این واژه شامل تمام نام‌ها می‌شود. ضمیر «هم» که به اسماء برگشته است با توجه به این که این ضمیر غالباً برای جمع

نبوده است و ثانیاً دانستن چندین اسم از اشیاء و موجودات، و یا بیان اسماء خداوند، بیانگر فضل و عظمت آدم که خداوند به وی با ملائک محاجه می‌کند، نیست.

نیز مراد از اسماء علم و دانش نبوده است، چه این‌که در این صورت باز جای مباهات خداوند باقی نبود، زیرا علم را به هرکسی تعلیم دهند چه بسا بتواند صاحب آن علم شود.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا».

پس این علوم که خداوند به آدم و ملائکه عرضه نمود چه بوده است؟

همین سؤال از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد، حضرت فرمودند:

الارضينَ والجبالَ والشعابَ والوديةَ، وهذا البساطُ مما عَلَّمَهُ<sup>۱</sup>.

مراد از اسماء، زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها است.

سپس حضرت به فرش زیرپایش نگریست و فرمود:

این فرش نیز از آن اسماء بود.

آری، آنچه خدا از آنان می‌خواست توان تجزیه و تحلیل دانسته هائی بود که از او فرا گرفته بودند.

به دنبال محاجه خدا با ملائک، خداوند به آنها فرمود که:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup>.

وقتی به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید همه به سجده افتادند مگر ابلیس که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد.

خداوند به ملائک دستور سجده داد و ابلیس که در میان آنها بود نیز مأمور به تکلیف شد.

آنها که از قبل عظمت آدم را دریافته بودند به خاک افتادند.

طبعا این سجده به‌عنوان پرستش آدم نبود چون به امر خدا صورت گرفت و در واقع سجده به فرمان خداوند در

مقابل آدم بود. همانند سجده ما در نماز که به فرمان خدا در مقابل کعبه واقع می‌شود در حالی که کعبه مورد ستایش

مسلمین نبوده و نیست. از سوی دیگر نفس سجده عبادت نیست. بلکه سجده تنها نشان‌دهنده خضوع و خشوع

است و عبادت امری نفسی است و آن تسلیم مطلق در مقابل معبود می‌باشد و معبود کسی است که انسان به سوی او

کرنش باطنی داشته باشد هرچند به ظاهر این کرنش در مقابل چیز دیگری واقع شود.

امام رضا علیه‌السلام در بیان عامل اساسی امر خداوند به سجده ملائک در مقابل آدم می‌فرماید:

---

عقل استفاده می‌شود حکایت از این دارد که مراد از اسماء نه لفظ و بلکه مسمای تمام موجودات عاقل می‌باشد و آن اسرار تمام

هستی است که همه هستی از پرتو نور آنها تشکیل یافته است.

<sup>۱</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵.

<sup>۲</sup> - بقره / ۳۴.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَادْعَنَا فِي صُلْبِهِ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنَا وَإِكْرَاماً، كَمَا سَجَدُوا لَهُمْ تَعَالَى عِبَادِيَّةً وَلِآدَمَ إِكْرَاماً وَطَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلِّهِمْ أَجْمَعُونَ.<sup>۱</sup>

خداوند متعال آدم را خلق نمود و ما را در صلب او قرار داد، و ملائک را امر به سجود برای او به عنوان تعظیم ما و اکرام به ما نمود، سجود آنها برای پرستش خداوند و به عنوان احترام و اکرام آدم بود چرا که ما در صلب آدم بودیم. ابلیس که از ملائک نبود و در میان آنها واقع شده بود، به این سجده امتحان گشت تا باطن او هویدا گردد و معین شود که آیا آن همه طاعت و عبادت در سرشتش مؤثر افتاده بود یا نه؟ اما او نتوانست نمره‌ای از این آزمایش کسب کند. طینت کتیف وی موجب تکبرش شد و مانع اطاعت او از امر خداوند گردید.

خداوند سبحان علت سرپیچی را از او پرسید، و او که خلقت آدم را دیده بود به‌عنصری که خودش از وی خلق شده مغرور گشت و خلقت آدم را مورد تمسخر قرار داد و گفت:

«... قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً»<sup>۲</sup>

گفت: آیا برای کسی که از خاک آفریده شده سجده کنم.

حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

أَمَّا ابْلِيسُ فَتَعْصَبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِهِ فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ.<sup>۳</sup>

ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خود تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من آتشی هستم و تو خاکی.

آری، ابلیس به قیاس خلق خود با آدم پرداخت و گفت من از آتشم و او از خاک.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۴</sup>

او با این تمرد و سرپیچی، مطرود خداوند گشت و چون به خطایش اعتراف ننمود و از گناهش پشیمان نشد و خود را برانجام عصیان ملامت نکرد و توبه نمود، از رحمت حق مأیوس شد و به‌وی خطاب آمد که از بهشت خارج شو.

«قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۵</sup>

شیطان از بهشت و البته از باغی از باغ‌های بهشت خارج شد، چرا که بهشت موعود مربوط به قیامت و بعد از

<sup>۱</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۸.

<sup>۲</sup> - اسراء / ۶۱.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

<sup>۴</sup> - ص / ۷۶.

<sup>۵</sup> - ص / ۷۷ - ۷۸.



حسابرسی اعمال است و قبل از آن کسی را بدان راهی نیست و نیز خروج از آن بهشت مطابق وعده‌های الهی امکان ندارد و خلایق راه‌یافته بدانجا، خالد خواهند بود.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ سئوالی از بهشت آدم می‌فرماید:

جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يُطَّلَعُ عَلَيْهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.<sup>۱</sup>

باغی از باغ‌های دنیا بود که بر آن خورشید و ماه می‌تابید اگر از بهشت دائمی بود هرگز از آن اخراج نمی‌شد.

اینک ابلیس در جایگاه گذشته‌اش که لازم‌اش دوام رحمت خدا بود قراری نداشت و باید از آن مأوی به جایی دیگر می‌رفت و لذا امر به هبوط او صادر شد.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ».<sup>۲</sup>

خداوند به ابلیس فرمود از مقامت فرود آی چرا که تو را روا نیست که در آنجا کبر ورزی، بیرون شو که تو به راستی خرد و خوار هستی.

او که زحمت‌های خود را نادیده انگاشت، بر خدا عرض کرد: تو عادل و هرگز به کسی ستم روا نمی‌داری، پس ثواب اعمال من چه شد؟ خداوند به او فرمود هر چه می‌خواهی بخواه و او حیاتش را تا روز قیامت طلب نمود.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ».<sup>۳</sup>

تا روز قیامت که مردم برانگیخته می‌شوند مرا مهلت ده.

عدالت خداوند اقتضاء می‌کرد که عبادت‌ها و زحمت‌های او را بی‌پاسخ نگذارد و لذا خواسته‌اش را اجابت فرمود:

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».<sup>۴</sup>

او پس از دریافت جزای عباداتش چون عامل خواری و ذلت خود را ترک سجده بر آدم دید، و تاب دیدن او را به‌عنوان خلیفه‌الله نداشت، بروی حسادت ورزید و کینه او را به دل گرفت و گفت: خدایا به عزتت سوگند همه فرزندان او را فریب می‌دهم.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».<sup>۵</sup>

در کیفیت فریبش گفت:

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ \* ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ

<sup>۱</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۲.

<sup>۲</sup> - اعراف / ۱۳.

<sup>۳</sup> - حجر / ۳۶؛ ص / ۷۹.

<sup>۴</sup> - حجر / ۳۷ - ۳۸؛ ص / ۸۱.

<sup>۵</sup> - ص / ۸۲.

أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

ابلیس گفت: بدان جهت که مرا گمراه ساختی، برای گمراه کردن بنی آدم بر سر راه راست تو کمین می‌کنم و راه راست تو را بر آنها بسته و از پیش رو و پشت سر و جانب راست و چپشان درمی‌آیم و بیشترشان را شکرگزار خودت نخواهی یافت.

و چون از سر هستی باخبر شده بود که انسان خلیفه خدا بر زمین خواهد بود، و می‌دانست براین بخش از آدمیزادگان تسلطی نخواهد داشت، بدان اعتراف نمود و بندگان مخلص را از دایره اغوایش استثناء کرد و گفت:

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۲</sup>

خداوند متعال نیز بدان جهت که اختیار انسان محفوظ بماند و راه راست در کنار راه انحرافی ابلیس برای او عیان باشد، فرشتگانی را موکل بر آدم قرار داد تا همواره در مقابل وسوسه‌های ابلیس الهامات الهی را ابلاغ نمایند، و نیز با ارسال رسل و انزال کتب، بنی آدم را از خطر بسیار جدی ابلیس آگاه کرد و دشمنی او را با انسان عیان نمود، و ابلیس و تابعان او را به آتش جهنم وعده داد.

«قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا»<sup>۳</sup>

خداوند به ابلیس فرمود: سزای تو و همه کسانی که از تو پیروی کنند جهنم است که سزای کاملی می‌باشد.

به هر حال، چون خداوند آدم را موجودی اجتماعی خلق کرده بود و در او نیازها و غرایزی آفریده بود که به تنهایی توان ادامه حیات نداشت، و از سوی دیگر خلقت آدم آغازی برای ایجاد نسل بشر بود، می‌بایست به هر دو سبب یعنی اطفاء غرایز آدم و بقاء نسل بشر، همسری برای او بیافریند و بر همین اساس از باقی مانده همان گل که آدم را خلق کرده بود و یا از خود آدم، حوا را نیز خلق نمود و با دمیده شدن روح الهی در کالبدش انسان دوم نیز پا به عرصه حیات گذاشت.

برخی روایات خلقت حوا را از دنده آدم دانسته‌اند. بنابراین اخبار، علت نامگذاری حوا به حوا، همین بوده است که او از موجود زنده خلق شده است.

عده‌ای از مفسرین نیز با استفاده از آیه شریفه ذیل:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»<sup>۴</sup>

ای مردم از پروردگار خود بترسید، خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفت او را از او خلق کرد.

می‌گویند: حوا از خود آدم و از جنس او آفریده شده است.

<sup>۱</sup> - اعراف / ۱۶ - ۱۷.

<sup>۲</sup> - ص / ۸۳.

<sup>۳</sup> - اسراء / ۶۳.

<sup>۴</sup> - نساء / ۱.

اما گروه دیگر بر این عقیده‌اند که مراد آیه این است که حوا از جنس آدم و مثل خود او بوده است، نه این‌که از اعضای او خلق شده باشد.

به‌رحال آن دو به اجازه خداوند برهم حلال گشتند و سنت مقدس ازدواج از همان جا اقامه شد. خداوند اولین جفت از انسان‌ها را به بهره‌بری از نعمت‌های بهشتی برای رفع حوائج خودشان امر نمود و از همان دشمن دیرینه بیم داد و راه وسوسه ابلیس را نیز بیان کرد.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>.

گفتیم: با همسرت در بهشت سکنی‌گزین و هرچه خواستید از میوه و غذاهای آن تناول کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که در واقع به خود ستم خواهید کرد.

آن دو مدتی کوتاه در کمال آسایش در کنار هم می‌زیستند، این مدت در روایات شش تا هفت ساعت بیان شده است، حضرت امیر علیه‌السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرماید:

إِنَّمَا لَبِثَ آدَمُ وَحَوَّاءُ فِي الْجَنَّةِ حَتَّى خَرَجَا مِنْهَا سَبْعَ السَّاعَاتِ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا حَتَّى أَكَلَا مِنَ الشَّجَرَةِ فَأَهْبَطَهُمَا اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ يَوْمِهِمَا ذَلِكَ.<sup>۲</sup>

آدم و حوا از لحظه خلق تا خروجشان هفت ساعت مطابق زمان دنیا در بهشت بودند، که بعد از همین زمان از درخت نهی شده خوردند و هردو در همان روز از بهشت خارج گشتند.

ابلیس که توان دیدن عزت آدم و همسرش را نداشت بر آن شد تا به هرنحوی آنان را وسوسه کند و از رحمت خدا دور نماید.

بنابر برخی روایات، او در کالبد طاووس و یا مار، ظاهر خود را آراسته کرد و برآدم وارد گردید و چون نقطه ضعف آدم را یافته بود، طمع سلطنت جاوید را در دل او انداخت و او را به خوردن از همان درختی که از آن نهی شده بود وادار ساخت و حرص آدم را شعله‌ور ساخت.

مطابق برخی روایات چون ابلیس از آدم ناامید شد، همسرش را فریفت و حوا را به جان آدم انداخت تا اینکه وی موجب فریب آدم شد.

آدم که عناد ابلیس را می‌دانست به‌سادگی فریب او را نمی‌پذیرفت ولی آنگاه که ابلیس برای تصدیق سخن خود قسم یاد کرد «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>۳</sup>، نهی ارشادی خداوند را کنار نهاد و مطیع ابلیس گشت.

<sup>۱</sup> - بقره / ۳۵ .

<sup>۲</sup> - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۸۷ .

<sup>۳</sup> - اعراف / ۲۱ .

در مورد خطای آدم گفته شده است وی از میوه درخت دیگری خورده و نمی‌دانست که همه درختان منهی بوده‌اند و یا گفته شده که خطاء وی قبل از نبوت او بوده است و لذا به عصمت نبی در زمان نبوت خللی وارد نمی‌کند. و یا همان‌طور که بیان شد نهی خدا، نهی مولوی<sup>۱</sup> نبود بلکه نهی تنزیهی و ارشادی بوده است. خداوند به آنان فرمود:

«... أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۲</sup>.

آیا شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست.

آنان عرضه داشتند پروردگارا برخویش ستم کردیم و اگر ما را عفو نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۳</sup>.

خلاصه این‌که آدم اغواء شده و حوا دیگر جایگاهی در آن باغ نداشتند، و لذا دستور رسید که از آن‌جا خارج شوند.

«فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»<sup>۴</sup>.

پس شیطان آن دو را به لغزش افکند و آنان را از آنچه بودند بیرون ساخت. گفتیم در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود به زمین فرود آئید و تا مدتی در زمین قرار می‌گیرید و بهره‌مند می‌شوید.

بنابر برخی روایات محل هبوط آدم کوه صفا در مکه و محل هبوط حوا کوه مروه بوده است، گفته می‌شود علت نامگذاری مروه به مروه، هبوط مرثه (زن) در آنجاست. برخی دیگر از اخبار، هبوط آدم را در هند، و حوا را در جده می‌دانند، برخی دیگر از روایات محل هبوط آدم را کوه «سراندیب»<sup>۵</sup> و حوا را در عرفه ذکر کرده‌اند، ابلیس نیز بنابر برخی اخبار در بصره، اصفهان و یا در جده هبوط نمود.<sup>۶</sup>

آدم و حوا خود را در زمین یافتند و به شدت از عمل خویش پشیمان شدند و مدت‌ها گریستند و توبه نمودند، کلماتی که آنان در توبه‌نامه خود آوردند عبارت بود از:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَارْحَمْنِي وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ...

خدایی جز تو نیست، تو منزّه و پاک، عمل زشتی مرتکب شدم و به خودم ستم کردم به من رحم نما که تو بهترین

<sup>۱</sup> - نهی مولوی که کنایه از نهی مولی به عبد است، یا تحریمی است و حاکی از لزوم اطاعت می‌کند و یا غیر تحریمی است و کراهت مولی را از منهی عنه می‌رساند، ولی نهی ارشادی صرفاً بیان راه رشد می‌باشد نه الزام در پیمودن آن راه.

<sup>۲</sup> - اعراف / ۲۲.

<sup>۳</sup> - اعراف / ۲۳.

<sup>۴</sup> - بقره / ۳۶.

<sup>۵</sup> - سراندیب یا سرندیب، نام کوهی است در هندوستان، مجمع‌البحرین.

<sup>۶</sup> - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۹.

بخشندگانی.

نیز مطابق برخی روایات آنان خداوند را به اسماء پنج تن آل عبا (محمد صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قسم دادند.

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ان آدم علیه السلام لما اصاب الخطیئة كانت توبته ان قال: «اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد لما غفرت لی» فغفر الله له.<sup>۱</sup>

وقتی آدم خطا را مرتکب شد، توبه اش این بود که گفت: خدا یا به حق محمد و آل محمد مرا ببامرز. پس خداوند او را بخشید.

ابن عباس هم از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کلماتی که آدم از خداوند گرفت و به وسیله آنها توبه کرد پرسید، حضرت به وی فرمود:

سأله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علی، فتاب علیه.<sup>۲</sup>

در برخی روایات نیز آمده است: چهره آدم در اثر ترک اولایش سیاه شده بود وی مأمور به روزه شد و روزه های ۱۳ تا ۱۵ ماه را روزه گرفت. با هر روز روزه یک سوم چهره اش سفید شد و به همین خاطر این سه روز را در هر ماه ایام البیض می گویند.

خداوند انابه آنان را پذیرفت ولی امکان بازگشتشان به بهشت نبود، چرا که ماندن در بهشت لازمه نزدیک نشدن به آن درخت بود، و اثر وضعی نزدیک شدنشان به درخت این بود که از آن بهشت خارج شوند. آنها به درخت نزدیک شده بودند و لذا امکان بازگشتشان نبود و تنها اثر تکلیفی خطایشان که آمرزش در قیامت باشد به واسطه انابه آنان پذیرفته شد.

سخن گفتن خدا با ابلیس

وحی به پیامی اطلاق می گردد که رسالت و نبوت رسول و نبی را تثبیت می کند، چنین نوعی از وحی یا به وسیله القاء کلام در قلب و یا ارسال فرشته و یا با ایجاد صوت در اشیاء ایجاد می گردد.

«و ما کان لبشر ان ینطقه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم».<sup>۳</sup>

برای هیچ انسانی ممکن نیست که با خدا سخن گوید مگر به وسیله وحی و الهام یا از پس پرده یا این که فرستاده ای

<sup>۱</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۷.

<sup>۲</sup> - همان، ص ۶۸.

<sup>۳</sup> - شوری / ۵۱.

از فرشتگان مأمور شود تا به امر خدا هر چه او بخواهد وحی کند، خداوند برتر و با حکمت است. اما محال نیست که خداوند هر کدام از مخلوقان خود را مورد خطاب خاص خود قرار دهد. سخن گفتن خداوند با مادر حضرت موسی علیه السلام و نیز گفتگوی وی با حضرت مریم علیها السلام از همین قسم است.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>.

به مادر موسی وحی کردیم که طفل را شیر ده و وقتی نگرانش شدی او را به دریا انداز و هرگز ترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازگردانده و از پیامبران مرسل قرار می دهیم.

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۲</sup>.

فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا به کلمه خود بشارت می دهد، نام او مسیح، عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان می باشد.

همچنین گفتگوی خداوند با اهل جهنم در قیامت نیز بارها در قرآن مطرح شده است به نمونه‌ای از این دسته آیات توجه کنید:

«الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ فِي سَعِيرٍ ﴿١﴾ \* قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا شَيْئًا وَلَمْ كُنَّا عَالِمِينَ ﴿٢﴾ \* رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿٣﴾ \* قَالَ أَخْسَرْتُمْ فِيهَا وَلا تُكَلِّمُونِ»<sup>۳</sup>.

به آنها خطاب می شود آیا آیات مرا برای شما نخواندند و شما دروغ پنداشتید؟ آنها در پاسخ گویند: پروردگارا شکاف بر ما غلبه کرد و ما جماعتی گمراه بودیم. پروردگارا ما را از آتش خارج ساز که اگر دوباره به کفر برگشتیم از ستمکاران خواهیم بود. خطاب رسد که دور شوید و حرف نزنید.

و غیر این‌ها از نمونه‌هایی که خداوند با غیر انبیائش سخن گفته است. پس نتیجه این‌که: سخن گفتن خداوند تنها زمانی منصب و موقعیت برجسته برای مخاطب محسوب می شود که خداوند بخواهد او را اکرام کند، لذا صرف سخن گفتن موجب مزیت مخاطب نیست و چه بسا خداوند بخواهد مخاطبش را خوار و ذلیل گرداند.

جبر در کلام ابلیس

ابلیس بعد از گرفتن مهلت از خداوند گفت:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - قصص / ۷.

<sup>۲</sup> - آل عمران / ۴۵.

<sup>۳</sup> - مؤمنون / ۱۰۵ - ۱۰۸.

<sup>۴</sup> - حجر / ۳۹.

پروردگارا چون گمراهم کردی، زمین را در نظر فرزندان آدم آرایش می‌دهم، و همه آنها را گمراه خواهم ساخت.  
نیز گفت:

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۱</sup>.

اکنون که مرا گمراه کردی من بر سر راه مستقیم تو به کمین آنان می‌نشینم.

در این آیات، ابلیس خداوند را موجب اغوای خود دانسته است. «بِمَا أَغْوَيْتَنِي» مثل این واژه در آیات دیگر نیز آمده است.<sup>۲</sup> این ادعا از او بی‌دلیل است و دلیل برخلاف آن اقامه شده است چرا که خداوند موجبات گمراهی هیچ‌کدام از مخلوقاتش را فراهم نمی‌کند او به هدایت همه خلائق چشم دوخته است، ولی آنها خود با اراده خویش مسیر ضلالت را می‌پیمایند.

خداوند این ادعا را تأیید نمی‌کند و اغوای او را حاصل انتخاب خودش می‌داند و لذا می‌فرماید: او خود ابا کرد و استکبار ورزید: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»<sup>۳</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: او خود از فرمان خدا سرپیچی کرد: «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»<sup>۴</sup>.

نیز در این آیات، ابلیس ادعای استقلال در فریب بشر کرده است «لَأُغْوِيَنَّهُمْ» یعنی منم که آنان را اغواء می‌کنم، ولی خداوند می‌فرماید: تسلط ابلیس بر عده‌ای و خلاصی عده‌ای دیگر از آن، امری نیست که منحصر در دست ابلیس باشد، بلکه او فقط می‌تواند وسوسه کند و قدرت مجبور نمودن انسان بر عملی و یا اعتقاد بر عقیده‌ای ندارد. از طرف دیگر اغواء شدن انسان‌ها به یکباره صورت نمی‌گیرد، بلکه در پی مقدماتی حاصل می‌شود که زمینه آنها به دست آدمی مهیا می‌شود.

بر همین اساس است که خداوند به ابلیس می‌فرماید:

تو تنها توان آن را داری که گمراهان را گمراه کنی، آنانی که شرایط گمراهی را در خود فراهم کرده‌اند، می‌توانند مورد اغوای تو قرار گیرند.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۵</sup>.

تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر گمراهانی که تو را پیروی کنند.

پس در واقع اغوای ابلیس اغوای دوم است اغوایی بعد از اغواء یا اغوایی بعد از تحقق شرایط و زمینه اغواء.

<sup>۱</sup> - اعراف / ۱۶.

<sup>۲</sup> - ر.ک: اعراف / ۱۶ و ص / ۸۲ - ۸۳.

<sup>۳</sup> - بقره / ۳۴.

<sup>۴</sup> - کهف / ۵۰.

<sup>۵</sup> - حجر / ۴۲.

## اهداف ابلیس

آیات قرآن کریم، اهداف ابلیس را اغواء و فریب آدمی، تسلط بر او، ایجاد اسباب گمراهی، حیران و سرگشته نمودنش، تحریک و سوق او به سوی گناه و تصرف همه‌جانبه در وی بیان نموده است.

اینک به توضیح اجمالی این عناوین با استفاده از آیات توجه کنید.

### اغواء

اغوا از ماده غی و به معنای گمراهی است ولی با اضلال فرق دارد. ابو هلال عسکری در فروق اللغة می‌گوید: غی به معنای فساد در دین است بر خلاف اضلال که به معنای گمراهی در امور دنیوی و دینی می‌آید.

مطابق آیات عدیده‌ای که برخی از آنها در مباحث گذشته مطرح شد، ابلیس بعد از رانده شدن از درگاه الهی، سوگند یاد نمود که آدمیزادگان را اغواء کند.

«قال رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۱</sup>

ابلیس گفت: پروردگارا چون اغوایم کردی زمین را در نظرشان می‌آرایم و همه آنها را گمراه خواهیم کرد مگر بندگان مخلص تو را.

شیطان که خود از رحمت حق دور شد، سوگند یاد کرد تا انسان‌ها را نیز از آن دور سازد، او که ملعون و مطرود درگاه حق شده است، وارد هردلی که گردد آن دل را نیز مطرود می‌نماید، پس صرف ورودش به هردلی به معنای اغوای آن می‌باشد.

### احتناک

دیگر از مقاصد ابلیس احتناک است.

«قال أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَىٰ لَيْثٍ أَخْرَجْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتَنِكِنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>

ابلیس گفت: خواهی دید که اگر تا روز قیامت مرا مهلت دهی فرزندان کسی که او را بر من برتری دادی مهار کرده و ریشه‌کن می‌نمایم.

این واژه از «حنک» مشتق شده و آن به معنای زیرگلوست. احتناک به افسار انداختن بر گردن حیوان گویند تا آن را تحت فرمان درآورند، احتناک الدابة به همین معنا است.

نیز احتناک به معنای تسلط ملخ بر مزارع آمده است و لذا وقتی ملخ زراعت را نابود کند می‌گویند: «احتناک الجراد». در این صورت معنای احتناک در آیه شریفه که نقل سخن شیطان است این است که: برگردن انسان افسار و دهنه می‌زنم، ریسمان مکر و حيله برگردن او انداخته و بر او تسلط یافته و به سوی خود می‌کشم و جز اندکی همه را

<sup>۱</sup> - حجر / ۳۹ - ۴۰.

<sup>۲</sup> - اسراء / ۶۲.



گمراه می‌کنم.

اضلال

اضلال به معنای انحراف و گمراهی از مسیر حق و تلف شدن و گم گشتن است. چیزی که ابلیس در مورد بنی آدم به آن می‌اندیشد.

قرآن کریم اراده شیطان در گمراه کردن آدمی را چنین بیان فرموده است:

«... وَ يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»<sup>۱</sup>.

شیطان اراده کرده که آنان را به شدت گمراه نماید.

قرآن در بیان حال پیروان ابلیس در قیامت، که اعتراف به اضلال خود توسط شیطان می‌نمایند، می‌فرماید:

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»<sup>۲</sup>.

شیطان از حق گمراهم کرد بعد از این که به سویم آمد، شیطان همواره آدمی را خوار می‌سازد.

البته همان طور که از قبل دانستیم ابلیس قدرت گمراه کردن کسی را بدون خواست وی ندارد، او صرفاً آدمی را به سوی چنین گمراهی وسوسه و تحریک می‌کند.

مراد از «الذکر» در این آیه شریفه به شهادت سیاق آیات، تمام آیات و نشانه‌های خداوند است. هر چیزی که موجب بیداری انسان از خواب غفلت شود، ذکر می‌باشد.

استهواء

یکی از اهداف ابلیس ایجاد حیرت است.

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي

الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْتِنَا...»<sup>۳</sup>.

بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی و بازگشت به عقب کنیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرد. همانند کسی که بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده است در

حالی که یارانی دارد که او را به هدایت دعوت می‌کنند که به سوی ما بیا.

اثر وسوسه شیطان مطابق این آیه، حیرانی و سرگردانی، «استهواء» است.

استهوا از ریشه هوی و به معنای وادار کردن به پیروی از هوس است. نتیجه این کار از سوی ابلیس حیرانی و سرگردانی می‌باشد. همانند کسی که در بیابان مقصدش را گم کرده باشد و حیران و سرگردان بماند و نداند که چه

<sup>۱</sup> - نساء / ۶۰.

<sup>۲</sup> - فرقان / ۲۹.

<sup>۳</sup> - انعام / ۷۱.

کند و این حیرت، به حدی رسد که هرچه دوستانش وی را صدا زنند و راه را به او بنمایانند او نتواند از فرط حیرت، راهنمایی آنان را بشنود و تکلیف خود را در دوراهی نجات و سقوط بیابد. شیطان اگر انسان را به این مقدار متحیر گرداند توان آن را می‌یابد که او را مورد هجوم و سوسه‌های دیگری قرار دهد و به گناهان و معاصی آلوده کند.

استفزاز و اجلاب

«... وَ اسْتَفْزَزَ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ.....»<sup>۱</sup>

خداوند به شیطان گفت... برو و با آوازت و جمله لشکریان سواره و پیاده‌ات هرکس را از اولاد آدم که می‌توانی دچار لغزش نما.

استفزاز به معنای قطع نمودن و جدا کردن و از جا کندن است. خشم گرفتن، برافروخته شدن و ترساندن از جمله معانی استعمال شده این واژه است. در اینجا نیز مراد از آن سبک شمردن و تحریک شدید آدمی و سوق دادن و هل دادن او به معصیت می‌باشد، اجلاب نیز به معنای فریاد زدن از روی قهر و همچنین صیحه کشیدن و راندن استعمال می‌شود.

از

«الْمَ تَرَانَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا»<sup>۲</sup>

آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا به شدت آنان را تحریک کنند.

از به معنای جوشش دیگ و غلغل آن و زیر و رو شدن محتوایش و یا تکان دادن شدید می‌باشد، مراد از آن در اینجا تصرفی همه‌جانبه از سوی شیطان بر بنی آدم است به طوری که بعد از این که شیطان آدمی را به شدت تحریک کرد، وی چون دانه‌های داخل دیگ بی‌اختیار جستن می‌کند و ثبات قدم از او سلب می‌شود و آنچه را که از قبل حاضر به انجام آن نبود، انجام می‌دهد.

نزغ

نزغ به معنای سیخ زدن به حیوان برای حرکت سریع اوست، و در اینجا به معنای تحریک برای انجام گناه است و مراد از آن داخل شدن ابلیس در امری برای فاسد و تباه کردن آن می‌باشد.

مثلاً دخول در جمع مؤمنین برای از بین بردن وحدت آنها و یا داخل شدن در گفتگوی والدین و اولاد یا زوجین برای برداشتن تفاهم میان آنها را می‌توان نزغ نامید.

حضرت یوسف بعد از رسیدن به مقام و منزلت در مصر و به خاک افتادن برادرانش در مقابل وی، در تبیین آنچه

<sup>۱</sup> - اسراء ۶۴.

<sup>۲</sup> - مریم / ۸۳.

که بین او و برادرانش اتفاق افتاد می‌فرماید: آن نزع ابلیس بود.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وَمِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»<sup>۱</sup>

هنگامی که برادران یوسف وارد شدند، او پدر و مادرش را بر تخت نشانید و همگی در برابر او به سجده افتادند، یوسف گفت: ای پدر این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده بودم. خداوند آن را حقیقت بخشید و به من لطف کرد که مرا از زندان بیرون آورد و بعد از آن که شیطان بین من و برادرانم آشوب کرد، شما را از بیابانها به اینجا آورد. همانا لطف پروردگارم بیکران است و خداوند دانای حکیم است.

در آیه ذیل خداوند متعال مواظبت برگفتار را متذکر می‌شود تا هرگز سخنی که موجب فتنه و فساد می‌گردد از زبان صادر نشود.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا»<sup>۲</sup>

به بندگانم بگو به نیکوترین وجه سخن گوئید زیرا شیطان میان آنان آشوب می‌کند. به راستی شیطان دشمن آشکار انسان است.

#### مسّ و اخباط

مس به معنای لمس کردن است. در اینجا به معنای نزدیک شدن ابلیس به کسی و تکان دادن اوست.<sup>۳</sup> نتیجه مسّ آشفته و متحیر شدن و دیوانه وارگشتن و سپس عدم حفظ تعادل می‌باشد.

مسّ، روح آدمی را متأثر می‌سازد. تعادل روحانی را از بین برده و قدرت تفکر در امور را گرفته و حس تشخیص حقّ از باطل را سلب می‌کند و موجب جنون انسان می‌گردد.

آیه ذیل به جنون برخی به وسیله مسّ ابلیس دلالت دارد و رباخواران را در قیامت به آنان تشبیه نموده است:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...»<sup>۴</sup>

رباخواران بر نمی‌خیزند مگر چون کسی که مسّ شیطان او را دیوانه کرده باشد.

این تأثیر به میزان شقاوت انسان در شکم مادر بستگی دارد، هر قدر شقاوت قوی‌تر باشد تأثیر ابلیس بیشتر و هر قدر کمتر باشد تأثیر او کمتر خواهد بود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیرامون زمان مسّ انسان به وسیله شیطان می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - یوسف / ۱۰۰.

<sup>۲</sup> - اسراء / ۵۳.

<sup>۳</sup> - مسّ شیطان، در عرب کنایه از نوعی جنون است.

<sup>۴</sup> - بقره / ۲۷۵.

كُلُّ ابْنِ آدَمَ يَطْعُنُ الشَّيْطَانَ فِي جَنْبَيْهِ بِأَصْبَعَيْهِ حِينَ يُولَدُ غَيْرُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَهَبَ يَطْعُنُ فَطَعَنَ فِي الْحِجَابِ.<sup>۱</sup>  
شیطان، هریک از بنی آدم را هنگام ولادت با انگشتانش سُک می زند (تکان می دهد) مگر حضرت عیسی بن مریم  
علیهما السلام که شیطان خواست او را سُک زند ولی او در حجاب بود.

مس، آغاز وسوسه ابلیس و شروع تسلط اوست. خداوند به برکت دعای مریم که از خداوند خواست:  
«... وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»<sup>۲</sup>.

فرزندش عیسی را از شر ابلیس حفظ کرد.

ابزار ابلیس

فطرت آدمی براساس میل به مبدأ هستی بنا نهاده شده است و طبعاً اگر عوامل منفی درونی و بیرونی او را تحریک  
نمی کردند، این میل محقق می شد. عامل منفی بیرونی ابلیس است که با بهره گیری از ضعف درون ابزار خود را برای  
فریب بکار می گیرد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

انَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ.<sup>۳</sup>

شیطان را دام هایی است که به وسیله آنها به صید می پردازد، پس از این دامها بپرهیزید.

ناگفته پیداست که کار ابلیس چندان ساده به نظر نمی رسد، او می بایست برای فریب انسان، گناه را نیک جلوه دهد  
و آن را تزئین نماید و به بهترین شیوه آرایش کند تا در بنی آدم میلی به سوی آن ایجاد نماید، سپس دل آدمی را  
به سوی ابزار تزئین شده اش، وسوسه کند و بر آن پافشاری نماید

پس وسوسه به سوی گناه بعد از تزئین گناه، دو ابزار مهم ابلیس برای رسیدنش به هدف هستند.

وسوسه

قلب آدمی چون قلعه ای دارای دروازه های مختلف است، و یا چون آبی صاف و بی حرکت هر تصویری که در  
مقابلش قرار گیرد نمایش می دهد و در هر ظرفی ریخته شود شکل همان را به خود می گیرد.

امکان تصرف مخفیانه خارجی در این قلب و قوای روحانی چون عقل، شهوت و غضب و سپس تثبیت یا تغییر  
اراده و حرکت اعضاء و جوارح به دنبال آن، امری امکان پذیر و غیر قابل انکار است.

آنچه در ظرف احساس حواس پنج گانه ظاهریه و یا مستقیماً در برابر ذهن باطنی قرار گیرد، به طوری که بتواند  
مخفیانه وارد آن شود و آن را در هر چه که هست تقویت بخشد و یا دگرگون سازد، وسوسه یا الهام می باشد.

<sup>۱</sup> - کنز العمال، ۳۲۳۴۳.

<sup>۲</sup> - آل عمران / ۳۶.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰.

اگر این مؤثر بخواهد تأثیری منفی ایجاد کند، اصطلاحاً وسوسه و اگر آثار مثبت بیافریند، الهام نام می‌گیرد. مراد از آثار مثبت و منفی هرآن چیزی است که موافق یا مخالف طبیعت آدمی و هدف خداوند از خلقت وی می‌باشد. بنابراین حرکت ابلیس و شیاطین در ایجاد توجه به هرکدام از معاصی و لغزش‌ها وسوسه محسوب می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام شیوه عداوت و ایجاد وسوسه شیطان را چنین بیان می‌فرماید:

حَدَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا.<sup>۱</sup>

از دشمنی بپرهیز که مخفیانه در سینه‌ها وارد می‌شود و آهسته در گوشها می‌دمد.

قرآن کریم توجه دادن آدم علیه‌السلام به نافرمانی خداوند و نزدیک شدن به درخت منهی‌عنه را وسوسه نامیده است.

«فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»<sup>۲</sup>.

شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی‌زوال راهنمایی کنم. پس نتیجه آنچه گفته شد این است که وسوسه صرفاً به امکان تأثیر در باطن اطلاق می‌شود و نفس تأثیر، وسوسه نام نمی‌گیرد بلکه گناه و حاصل وسوسه شمرده می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

لَا يَتِمَّكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ اسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَ سَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَ نَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ فَالْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مَجَاوِرَةِ الطَّبَعِ وَ أَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غِيٌّ وَ ضَلَالَةٌ وَ كُفْرٌ.<sup>۳</sup>

ممکن نیست شیطان وسوسه بنده کند مگر این‌که او از یاد خدا اعراض جسته و اوامرش را کوچک تصور کرده و برنواهی وی دلبسته شود و فراموش کند که خداوند به اسرار او آگاه است پس در واقع وسوسه از خارج تن صورت می‌گیرد و با اشاره شناخت عقل و خرد و همکاری طبع عملی می‌شود، لذا آنچه که در قلب نفوذ کرد فساد و گمراهی و کفر است.

با این وصف، وسوسه جز القاء نافرمانی چیزی نیست و از آن نمی‌توان به اجبار به معصیت تعبیر نمود، قرآن کریم همین بیان را در سوره حج آورده است.

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ...»<sup>۴</sup>.

تا خداوند با القائات شیطانی کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به بیماری و سنگدلی است بیازماید.

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

<sup>۲</sup> - طه / ۱۲۰.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۲۴.

<sup>۴</sup> - حج / ۵۳.

## فرق وسوسه و الهام

افکاری که در قلب ایجاد می‌شوند اگر مضموم باشند وسوسه و اگر ممدوح باشند الهام نام می‌گیرند، نتیجه این افکار نیز اگر سرور روحانی باشد الهام است و اگر ضیق و تنگی خاطر را به دنبال داشته باشد وسوسه است.

به بیان دیگر، الهام به واسطه تطابق با خواست الهی، و در نتیجه همسازی با قرآن و سنت و نیز عقل، با فطرت انسان هماهنگ است و هنگامی که وارد قلب می‌شود چون میهمانی که صاحب‌خانه منتظر اوست حالت انبساط ایجاد می‌کند. ولی وسوسه برخلاف فطرت است و ورودش برقلب چون ورود میهمانی ناخوانده است که صاحب‌خانه از آن متنفر است و لذا وسوسه به میزان میل قلب به دوری از گناه، ایجاد سنگینی و ناراحتی می‌کند و با امیال منفی انسان هماهنگ است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرق وسوسه و الهام را تبیین فرموده است:

لِلْقَلْبِ لَمْتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ، اِيْعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ، وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ اِيْعَادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَتَّعِزَّ مِنَ الشَّيْطَانِ.<sup>۱</sup>

قلب را دو محل برای ورود دو اندیشه است، راهی برای فرشته که وعده حق می‌دهد و تصدیق حق می‌کند، هر که آن را یافت، خدا را ستایش کند؛ و راهی برای ابلیس که وعده باطل می‌دهد و تکذیب حق می‌کند، هر که آن را یافت، از شیطان به خدا پناه برد.

البته تمیز وسوسه از الهام تنها زمانی امکان‌پذیر است که در قلب جائی برای الهام باقی مانده باشد و لذا اگر همه قلب به واسطه گناهان در پی وسوسه سیاه شده باشد، دیگر امکان تشخیص الهام از وسوسه وجود ندارد. چنین قلبی تنها با گناه و معصیت مسرور می‌شود، و انجام کار نیک او را آزرده می‌سازد.

براین اساس تنها معیار تشخیص وسوسه و الهام تقوا است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...»<sup>۲</sup>

ای مؤمنین اگر تقوای پیشه کنید، خداوند وسیله‌ای برای جدائی حق از باطل برایتان قرار می‌دهد.

## تزئین

زشتی عصیان در مقابل منعم عیان است و حاجت به استدلال ندارد، و عقل و خرد آدمی به آن واقف است، حتی حیوانات که از اندک شعوری برخوردارند در مقابل منعم خود حرکتی و گاه عملی را به‌عنوان سپاسگزاری انجام می‌دهند. گناه نیز به خاطر زشتی و آثار مخرب جسمی و روحی آن گناه دانسته شده است.

با این وصف آیا هیچ عاقلی حاضر است منعم خویش را از خود ناخشنود کند و به پلیدی عصیان روی آورد؟

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> - انفال / ۲۹.

تنها راه میل آدمی به گناه این است که از معبود خود غافل شود و زشتی معصیت را نبیند و بلکه آن را نیک بنگرد.  
«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>

ابلیس گفت: پروردگارا چون گمراهم ساختی زمین را در نظرشان می‌آرایم و همه آنها را گمراه می‌سازم.  
مخالفت ابلیس با همه انبیاء و شرایع آنها به وسیله تزئین اعمال زشت برای امتهایشان بوده است، آیات ذیل گویای همین مطلب است.

«...وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>

شیطان کردار آنان را در نظرشان آراست.

آیه ذیل به صراحت به نافرمانی اقوام گذشته نسبت به پیامبرانشان در پی تزئین اعمال زشتشان به وسیله ابلیس پرداخته است.

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۳</sup>

به خدا سوگند که ما رسولانی به سوی امتهای پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داد.  
امروز شیطان یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود.

در آیه ذیل نیز علت گمراهی قوم عاد و ثمود تزئین گناهانشان دانسته شده است.

قوم عاد به دنیا دل بسته بودند و مواظب پیامبرشان «هود» را گوش نمی‌دادند، قوم ثمود نیز امر پیامبرشان «صالح» را در مورد معجزه الهی «ناقه» زیر پا گذاشتند و هردو قوم هلاک گشتند.

«وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّن مَّسَاكِينِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ»<sup>۴</sup>

قوم عاد و ثمود نیز که منازل ویرانشان را به چشم می‌بینید هلاک کردیم، شیطان اعمال آنها را در مقابلشان بیاراست و با این‌که بصیرت داشتند آنها را از راه راست بازداشت.

ابلیس برای قوم سبأ آفتاب را چنان تزئین کرده بود که آنان آن را به جای خدای واحد می‌پرستیدند.

«وَجَدْتُمُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»<sup>۵</sup>

بلقیس و قومش را دیدم که به جای خداوند آفتاب را می‌پرستیدند و شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراسته و از راه راست منحرفشان کرده و در راه هدایت نیستند.

<sup>۱</sup> - حجر / ۳۹ .

<sup>۲</sup> - انعام / ۴۳ .

<sup>۳</sup> - نحل / ۶۳ .

<sup>۴</sup> - عنکبوت / ۳۸ .

<sup>۵</sup> - نمل / ۲۴ .

در داستان اغوای آدم و حوا، بنا بر تصریح قرآن کریم، ابلیس خوردن درخت نهی شده را چنان زینت بخشید که گوئی درخت ملک و یا درخت جاودانگی است.

«...قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»<sup>۱</sup>.

ابلیس گفت: ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی‌زوال راهنمایی کنم.

«...وَقَالَ مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»<sup>۲</sup>.

ابلیس گفت: پروردگار بدان سبب شما را از آن درخت نهی کرد تا مبادا فرشته شوید و جاودان گردید.

در آیه ذیل که درباره جنگ بدر و هجوم مشرکین و سپس فرار آنها نازل شده است، نیز شیطان نقش خود را با همین حربه یعنی تزئین ایفاء کرده است.

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ...»<sup>۳</sup>.

چون شیطان اعمال آنها را در برابرشان بیاراست و گفت: امروز هیچ‌کس بر شما پیروز نخواهد شد و من به شما پناه می‌دهم.

مراد از اعمال یا ساز و برگ نظامی است، یعنی ابلیس وسایل جنگی آنها را قوی جلوه داد و گفت کسی بر این ابزار چیره نمی‌شود، و یا مراد لجاجت مشرکین در دشمنی و عنادشان با خداوند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و البته در این صورت عبارت «لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ» تفسیر «قال» نیست بلکه دنباله اعمال زینت داده شده است. آیه ذیل به صراحت بیان می‌دارد که شیاطین جنی و انسی سخنان بیهوده و فریبنده و دروغ را به هم می‌یافند و آن را می‌آرایند و با همان آرایش جلوه می‌دهند.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْأَنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...»<sup>۴</sup>.

چنین دشمنانی از جن و انس در مقابل هریک‌میری قرار دادیم که سخنان فریبنده بی‌اساس به دیگران القاء می‌کردند. حضرت امیر علیه‌السلام به کمیل می‌فرماید: شیطان از خود وعده نمی‌دهد، بلکه از جانب خداوند وعده می‌دهد و به این صورت آدمی را به عصیان می‌کشاند.

یا کمیلُ انَّ ابلیسَ لَا یَعِدُّ عَن نَفْسِهِ وَ اِنَّمَا یَعِدُّ عَن رَبِّهِ.<sup>۵</sup>

پس او هرگز حرام را به نام حرام جلوه نمی‌دهد بلکه از حرام چون پیر زن بزک شده، چنان عروسی

<sup>۱</sup> - طه / ۱۲۰.

<sup>۲</sup> - اعراف / ۲۰.

<sup>۳</sup> - انفال / ۴۸.

<sup>۴</sup> - انعام / ۱۱۲.

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱.



می‌سازد که همه بدن رغبت ورزند، همان‌طور که امروزه شراب را موجب تسکین اعصاب و موسیقی را عامل رفع افسردگی و ربا را به‌عنوان عضو لاینفک اقتصاد و... می‌خوانند.

ذکر این نکته لازم است که ابلیس در تزئین گناهان و لغزشها، چنان عمل می‌کند که دل بیننده را برباید، به‌طوری که او چنان به زینت‌ها مشغول شود که از درک حقیقت بازماند، علاوه این‌که زینت گناهان چنان استادانه صورت می‌گیرد که آدمی خود را همواره در صراط مستقیم می‌پندارد و راه خود را بهترین مسیر تصور می‌کند و گاه تا قیامت و عیان شدن اعمال، به گناه بودن و باطل بودن مرامش پی نمی‌برد.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»<sup>۱</sup>

شیاطین آنها را از راه خدا باز می‌دارند و آنان گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند.

سه حربه

ابلیس برای مؤثر واقع شدن وسوسه خود به سه حربه کاری متوسل می‌شود. وی بر پذیرش وسوسه‌اش اصرار می‌ورزد و خود را خیرخواه جلوه داده و بر حقانیت خویش سوگند یاد می‌کند و اگر مقاومتی ببیند به ایجاد خوف و دلهره دروغین متوسل می‌شود و چنین وانمود می‌کند که توان انجام اموری در دنیا و آخرت را داراست.

اصرار

از جمله کارهای ابلیس اصرار بیش از حد او برای اغوای آدمیزادگان است، به‌طوری‌که از هردری که رانده شود از روزنه دیگری بازخواهد گشت و تا هدفش عملی نشود دست‌بردار نخواهد بود و این همان وعده‌ای است که او به خدای متعال داده بود.

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُفَعِّلَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ \* ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»<sup>۲</sup>

ابلیس گفت: خدایا اکنون که گمراهم کردی من نیز در راه مستقیم تو به کمین آنان می‌نشینم. آنگاه از پیش و پس و از راست و چپ برآنان می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت.

در این‌که مراد از جلو و عقب و راست و چپ چیست، تفاسیر مختلفی مطرح شده است.

اقامه سوگند

ابلیس برای ترغیب و تشویق آدمی به گناه خود را نه موجودی مطرود از رحمت الهی و سوگند یاد کرده به عناد با آدم، بلکه خیرخواه او جلوه می‌دهد، و مشاوری امین می‌خواند و به صداقت سخن

<sup>۱</sup> - زخرف / ۳۷ .

<sup>۲</sup> - اعراف / ۱۶ - ۱۷ .

خود قسم یاد می‌کند، همان‌طور که برای آدم و حوا سوگند به صداقت خود یاد کرد.

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>۱</sup>

جبرائیل امین به حضرت آدم عرض کرد: چه شد فریب ابلیس را خوردی؟ حضرت در پاسخ فرمود: او بر صداقتش سوگند یاد کرد و گمان نمی‌کردم کسی سوگند دروغ بیاورد.

در سوره اعراف و سوسه ابلیس در دل آدم علیه‌السلام به این صورت آمده است: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...»<sup>۲</sup>

پیداست که «ل» غالباً برای نفع و استفاده به‌کار می‌رود، بنابراین مفهوم آیه این می‌شود که شیطان و سوسه خود را به نفع آنان جلوه داد و خود را خیرخواهشان معرفی کرد.

تخویف

نمونه‌ای دیگر از کارهای ابلیس ایجاد خوف و هراس است.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>

آن تنها شیطان است که پیروان خود را می‌ترساند پس از آنها نترسید و اگر ایمان دارید از من بهراسید.

«الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۴</sup>

شیطان وعده تهیدستی به شما می‌دهد و به زشتی‌ها وامی‌دارد، ولی خداوند به آمرزش و فزونی نویدتان می‌دهد و هم او گشایش‌گری داناست.

شیوه فریب

اراده الهی و وعده ابلیس در مقابل هم قرار دارند، اراده خداوند براین تعلق گرفته است که آدمی راه مستقیم را بیابد و بدان سو هدایت یابد و ثابت‌قدم گردد ولی شیطان انحراف انسان از راه راست را دنبال می‌کند.

«الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۵</sup>

شیطان وعده تهیدستی به شما می‌دهد و شما را به زشتی وادار می‌کند و خداوند به آمرزش و فزونی وعده می‌دهد که خداوند گشایش‌گری داناست.

بنابراین آنکه مطیع اوامر شیطان شود، بی‌تردید نواهی الهی را کنار گذاشته و آن‌که نواهی شیطان را اجرا کند، به اوامر خداوند وقعی ننهاده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : مَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعْصِ اللَّهَ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ يُعَذِّبُهُ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - اعراف / ۲۱ .

<sup>۲</sup> - اعراف / ۲۰ .

<sup>۳</sup> - آل عمران / ۱۷۵ .

<sup>۴</sup> - بقره / ۲۶۸ .

<sup>۵</sup> - بقره / ۲۶۸ .

آن که اطاعت شیطان کند، خدا را نافرمانی نموده و هرکه او را نافرمانی کند، خداوند عذابش می‌نماید. این معنا از هشدار ابراهیم علیه‌السلام به آذر نیز که به شغل بت‌سازی اشتغال داشت و بت‌پرست نیز بود، قابل استفاده است.

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا \* يَا أَبَتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»<sup>۲</sup>.

ای پدر، شیطان را ستایش نکن، زیرا که شیطان خداوند را نافرمانی کرد، ای پدر من از آن بیمناکم که عذابی از جانب خداوند به تو رسد و در نتیجه از دوستان شیطان باشی.

اما آیا ابلیس می‌تواند انسان را به یکباره به سوی نافرمانی خدا سوق دهد؟ این امر بسی دشوار است و به‌سادگی برای ابلیس امکان‌پذیر نیست. او قبل از این‌که بتواند معصیتی را بیافریند، باید زمینه‌های آن را ایجاد کند و آرام آرام و قدم به قدم آدمی را به سوی خود جذب نماید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ...»<sup>۳</sup>.

ای مؤمنین از قدم‌های شیطان پیروی نکنید.

حضرت امیر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

ان الشَّيْطَانَ يَسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُدَّةً عُدَّةً وَيُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْدُقُوا عَنْ نَزَاغَاتِهِ وَنَفَاثَتِهِ، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاها إِلَيْهِمْ وَاعْقُلُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ.<sup>۴</sup>

شیطان راه‌های خود را بر شما آسان جلوه می‌دهد و می‌خواهد دین شما را گره‌گره از هم بگسلد و اجتماعتان را به تفرقه تبدیل نماید و با کمک تفرقه، فتنه را برقرار سازد. بنابراین از وسوسه‌ها و افسون‌های او روی برگردانید و کسی‌که به شما پند و اندرز را هدیه کرد بپذیرید و آن را حفظ نمایید.

وقتی شیطان ظرفیت گناه را ایجاد کرد و بنده خدا را به سوی خطوه‌های خود کشید، سوق او به سوی معصیت آسان می‌گردد، در ادامه آیه قبل آمده است:

«...وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»<sup>۵</sup>.

کسی‌که از خطوه‌های شیطان پیروی کند، شیطان او را به سوی گناه و امور ناپسند وامی‌دارد.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۴۸.

<sup>۲</sup> - مریم / ۴۴ و ۴۵.

<sup>۳</sup> - نور / ۲۱.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.

<sup>۵</sup> - نور / ۲۱.

پس در واقع خطوات شیطانی صرف گناهان و معاصی نیستند، بلکه مقدمات آنها و نیز اموری هستند که شرایط تحقق گناه را می‌آفرینند، و به عبارت دیگر خطوات شیطانی گناهانی کوچک‌ترند که آدمی را برای خطاهای بزرگ و در نهایت، شرک و دوگانه‌پرستی یا کفر آماده می‌سازند.

علامه طباطبائی، خطوات شیطانی را چنین تفسیر می‌کند:

مراد از خطوات تبعیت ابلیس در اباطیل نیست. بلکه مراد از آن تبعیت او در اموری است که وی به‌عنوان دین جلوه می‌دهد. او باطل را به شکل حقّ زینت می‌بخشد و غیر دین را به نام دین می‌خواند تا انسان ناآگاه را به سوی آن بکشاند.<sup>۱</sup>

البته گناه بودن هر چیزی به خاطر فاصله‌ای است که آن چیز بین عبد و معبود ایجاد می‌کند و طبعاً همه گناهان و مقدمات آنها به یک میزان ایجاد جدائی نمی‌نمایند.

بدیهی است هرگناهی که ارتباط بین بنده و خالق هستی را بیشتر قطع کند و آدمی را از رحمت خدا بیشتر دور نماید گناه بزرگتری است نسبت به گناهی که در مراحل پائین‌تر قرار می‌گیرند و لذا همه گناهان و زمینه‌های آنها به خاطر تأثیرشان در از بین بردن ارتباط خدا و بنده، خطوه شمرده می‌شوند و هرخطوه دامی برای فرو رفتن در خطوات قوی‌تر می‌باشد که نهایت آن به شرک و کفر منجر می‌شود.

قرآن کریم اموری را خطوه شیطانی نام نهاده است که عبارتند از:

۱ - بدعت

بهره نجستن از محلات، عملی نامشروع نیست و غالباً گناه شمرده نمی‌شود، ولی کسی که به قصد مبارزه از حلال خدا پرهیز کند، به خطا رفته است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>۲</sup>.

در سوره انعام همین نکته با بیان دیگری مطرح شده است.

«... كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>۳</sup>.

از آنچه خداوند به شما روزی داده است بخورید و پیرو گام‌های شیطان نشوید که او دشمن آشکار شماست.

براین اساس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی می‌شنید که دسته‌ای حلال‌ها را بر خود حرام ساخته‌اند ناراحت می‌گشت و به شدت در مقابل آنها می‌ایستاد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آیه شریفه:

<sup>۱</sup> - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> - بقره / ۱۶۸.

<sup>۳</sup> - انعام / ۱۴۲.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...»<sup>۱</sup>

در مورد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده است. حضرت امیر علیه السلام سوگند یاد کرده بودند که شبها را اصلاً نخوابند، بلال قسم یاد کرده بود که هیچ روزی افطار نکند، عثمان بن مظعون نیز قسم خورده بود که هرگز با همسرش همبستر نشود. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مطلع از سوگند آنان شد، به سوی مسجد شتافت و ندای نماز داد، سپس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: چه شده است که مردم حلال‌های خدا را بر خود حرام کرده‌اند، شما بدانید که من شب می‌خوابم، همبستر می‌شوم، روز افطار می‌کنم، و هرکه از سنت من اعراض کند از من نیست. آن سه برخاستند و گفتند: ای رسول خدا، ما بر انجام مقصودمان سوگند یاد کرده‌ایم آنگاه آیه شریفه فوق نازل گشت.<sup>۲</sup>

## ۲ - عداوت

از برنده‌ترین سلاح‌های ابلیس برای ایجاد گناه، عداوت و خصومت است. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>۳</sup> ای مؤمنین همگی در صلح درآئید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. در آیه ذیل خدای متعال به صراحت توصیه ابلیس را به نوشیدن خمر و بازی قمار بدان جهت که موجب عداوت و بغض می‌شود سرزنش کرده است. «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»<sup>۴</sup>

شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه بیافریند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا از این قبیل گناهان پرهیز می‌کنید؟

کینه و عداوت در محیط‌های اجتماعی کوچک نیز از این مبحث استثناء نیست، بنابراین ایجاد کدورت در محیط خانواده بین والدین و اولاد یا زوجین با هم نیز از خطوات شیطانی است. مرحوم جزایری در «انوار النعمانیة» آورده است: زمانی که زن و شوهر بگو مگو دارند و با هم به مشاجره می‌پردازند و برسر هم فریاد می‌کشند، شیاطین اطراف منزل آنها اجتماع می‌کنند و هلله سر می‌دهند.

در روایات نیز اموری خطوه شیطانی نامیده شده است که از جمله آنها:

<sup>۱</sup> - مائده / ۸۷ .

<sup>۲</sup> - وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۸ .

<sup>۳</sup> - بقره / ۲۰۸ .

<sup>۴</sup> - مائده / ۹۱ .

سوگند به طلاق دادن همسر و هرسوگندی که به امری که رجحان و مزیت شرعی ندارد متعلق شود. و نیز نذر نمودن انجام معصیت و هرنذری که برعملی غیر معقول و غیرمشروع متعلق می‌گردد. و یا هرسوگندی که به غیر اسم خدا و اسماء خاص او صورت پذیرد.

قال الصادق و الباقر علیهما السلام : انَّ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ الْحَلْفَ بِالطَّلَاقِ وَ النَّذْوَرَ فِي الْمَعَاصِي وَ كُلَّ يَمِينٍ بغير الله.<sup>۱</sup>

«محمد بن مسلم» می‌گوید: زنی به خواهر خود و یا کسی دیگر از نزدیکانش گفت: با من بنشین و غذا بخور، ولی وی نپذیرفت، آن زن سوگند یاد کرد که پیاده به حج رود و همه ممالیکش آزاد گردند و هرگز با او زیر یک سقف قرار نگیرد، و با هم هیچگاه هم‌سفره نشوند اگر با او ننشیند و غذا نخورد، دیگری نیز چنین سوگندی بر زبان آورد. «عمر بن حنظله» این واقعه را در حضور امام باقر علیه‌السلام بیان نمود، حضرت فرمود: به او بگو، با او غذا بخورد و زیر یک سقف زندگی کند و لازم نیست پیاده حج کند و ممالیکش را آزاد نماید، بلکه تقوای الهی پیشه کند و این قبیل کارها را تکرار نماید که اینها از جمله خطوات شیطان است.<sup>۲</sup>

محمد بن مسلم که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، می‌گوید: از حضرت در مورد زنی جوینا شدم که گفته بود اگر با خواهرم حرف بزنم همه اموالم را هدیه می‌دهم و تمام ممالیکم را آزاد می‌کنم، حضرت فرمودند:

تَكَلَّمَهَا وَ لَيْسَ هَذَا بَشَيْءٍ أَنَّمَا هَذَا وَ اشْبَاهُهُ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.<sup>۳</sup>

با او سخن گوید، این چیزی نیست، این امور و مثل اینها از خطوات شیطانی است.

امام صادق علیه‌السلام در مورد کسی که قسم خورده بود فرزندش را ذبح کند فرمود:

ذَلِكَ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.<sup>۴</sup>

این از جمله خطوات شیطان است.

آن حضرت در بیانی کلی می‌فرماید:

إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ عَلَى شَيْءٍ وَ الَّذِي حَلَفَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهُ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِهِ فَلَْيَاتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَ لَا كِفَارَةَ عَلَيْهِ وَ أَنَّمَا ذَلِكَ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.<sup>۵</sup>

وقتی کسی بر چیزی سوگند یاد کرد که ترکش کند و بجا آوردن آنچه که بر او سوگند یاد کرده بهتر از ترکش بود،

<sup>۱</sup> - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۵۲.

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۲۳.

<sup>۳</sup> - همان.

<sup>۴</sup> - همان.

<sup>۵</sup> - همان، ص ۲۳۶.

آن عمل را انجام دهد و کفاره‌ای ندارد.

البته بهتر است آدمی چیزی را به نذر و عهد و قسم بر خود واجب ننماید چرا که شیاطینی مأمورند تا باعث شوند به عهد‌ها و سوگندهای صحیح وفا نشود.

ابلیس به حضرت موسی علیه‌السلام سفارش کرد که:

إِيَّاكَ أَنْ تُعَاهِدَ اللَّهَ عَهْدًا فَإِنَّهُ مَا عَاهَدَ اللَّهُ أَحَدًا إِلَّا كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ أَصْحَابِي حَتَّىٰ أَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْوَفَاءِ بِهِ.<sup>۱</sup>

از عهد بستن با خدا بیرهیز، چرا که عهدی با خدا بسته نمی‌شود مگر این که خودم شخصا بین او و بین وفاء به عهد حائل و مانع می‌شوم.

آنچه را که انسان در خواب بر خود واجب می‌کند و هر عهد و نذر و سوگندی که در آن حال اقامه نماید، به هر چیزی که تعلق گیرد، خطوه شیطانی است.

شخصی به حضور حضرت امیر علیه‌السلام رسید و عرض کرد: در خواب دیدم که زخم را سه بار طلاق داده‌ام، حضرت به وی فرمود:

إِنَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْكَ امْرَأَتَكَ إِنَّمَا الطَّلَاقُ فِي الْيَقِظَةِ وَ لَيْسَ الطَّلَاقُ فِي الْمَنَامِ.<sup>۲</sup>

این از وسوسه‌های شیطان است، همسرت بر تو حرام نیست، طلاق در بیداری صورت می‌گیرد نه در خواب. و نهایت این که هر آنچه برخلاف شریعت اسلام و دستورات قرآن باشد قدم‌های ابلیس برای فریب آدمی است، البته برخی از این قدم‌ها، گام‌های ابتدائی بوده برخی نیز گام‌های بلند هستند.

ابن عباس از مفسرین برجسته قرآن می‌گوید:

مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.<sup>۳</sup>

هر چه برخلاف قرآن باشد، خطوه شیطانی است.

همزاد انسان

وجود شیطانی برای انسان که مأمور خاص اغوای او بوده باشد در روایات به صراحت مطرح شده است و آیات قرآن نیز بدان اشاره دارد. به آیاتی در این باره توجه کنید.

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ \* حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.»<sup>۴</sup>

کسی که از خداوند برگردد بر او شیطانی می‌گماریم تا همواره قرینش باشد تا آنگاه که او با قرینش به حضور ما

<sup>۱</sup> - همان، ص ۲۱۹.

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۹.

<sup>۳</sup> - تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۷.

<sup>۴</sup> - زخرف / ۳۶ - ۳۸.

آیند آدمی خطاب به شیطان گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد همراهی هستی.  
در سوره نساء از این شیطان به بدترین همدم‌ها تعبیر شده است.

«...وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا»<sup>۱</sup>.

در قیامت که آدمیزادگان برای دیدن نتیجه اعمال خود در محشر حاضر می‌شوند هنگام محاسبه، شیطانی که همواره با آدمی بوده است و اغواء و فریب وی را به عهده داشته می‌گوید:

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»<sup>۲</sup>.

همدمش گوید: ای پروردگار ما، من او را به عصیان مجبور نکردم، خودش مستعد گمراهی و ضلالت بود.  
اخبار و احادیث نیز به صراحت از وجود این قرین دائمی که تا لحظه مرگ از آدمی جدا نمی‌شود، سخن به میان آورده‌اند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان الشيطان ليجري من ابن آدم مجرى الدم وقال ما منكم من أحد الا وله الشيطان.<sup>۳</sup>

شیطان همانند خون در وجود بنی آدم جاری می‌شود، حضرت نیز فرمود: هیچ‌کدام شما نیست مگر این که شیطانی دارد.

آن حضرت نیز در مورد ناله شیطان که هنگام ازدواج جوان سر می‌دهد، می‌فرماید:  
ما من شاب تزوج في حداثة سنه الا عج شيطانه يا ويله عصم مني ثلثي دينه، فليتيق الله العبد في الثلث الباقي.<sup>۴</sup>  
جوانی نیست که در آغاز سن بلوغش ازدواج کند مگر این که شیطانی که مأمور فریب دادن وی است فریاد برآورد که وای بر او، دوثلث دینش را از من حفظ نمود، پس این بنده برای حفظ ثلث باقی تقوای الهی پیشه کند.  
معلوم است ضمیر «شیطانه» به جوان عود می‌کند که اشاره به شیطان خاص او دارد.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

و لو ان مؤننا على قلة جبل لبعث الله عزوجل اليه شيطانا يؤبه.<sup>۵</sup>

هرچند مؤمنی در قله کوهی زندگی کند، خدای متعال شیطانی به سویش روان می‌دارد تا او را آزار دهد.

فرشته‌ای در مقابل هر شیطان

گفتیم هرانسانی را شیطانی است که او را وسوسه کرده و به گمراهی می‌کشاند، اما از آنجا که

<sup>۱</sup> - نساء / ۳۸ .

<sup>۲</sup> - ق / ۲۷ .

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۲۹ .

<sup>۴</sup> - مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۹ .

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۱۸ .



حکمت الهی بر آن متعلق شده است که حالت اختیار هرگز از آدمی سلب نشود، در مقابل هرشیطانی، فرشته‌ای را نیز مأمور او ساخته است تا راه هدایت را برای او عیان نماید و او را بدان‌سو راهنما باشد. وجود قرینی از فرشتگان در مقابل قرین شیطانی در آیات ذیل مطرح شده است.

«وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ»<sup>۱</sup>

«قرین ملکی انسان به خداوند می‌گوید: این اعمالی است که نزد من محفوظ بود - این عمل توست نزد من که آماده‌اش کرده‌ام».

ناگفته نماند که برخی قرین را در این آیه به همان قرین شیطانی که در بحث قبل مطرح شد تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: مراد از این قرین هم همان قرین شیطانی است، وی به خدا عرضه می‌دارد که: خدایا این همان انسان است که من متصدی گمراهی او بوده‌ام، اینک برای رفتن به دوزخ حاضر شده است.<sup>۲</sup>

البته در این صورت هم وجود قرین ملکی از آیات و روایات دیگر قابل استفاده است. عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: گاهی اوقات بدون هیچ علتی غمگین می‌شویم و یا بدون این‌که هیچ دلیلی داشته باشد خوشحال می‌گردیم، علت این ناراحتی و سرور چیست؟ حضرت ضمن استشهاد به آیه شریفه ۲۶۸ سوره بقره فرمودند:

اِنَّهٗ لَيْسَ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَّ مَعَهُ مَلَكٌ وَّ شَيْطَانٌ، فَاِذَا كَانَ فَرَحُهُ كَانَ دُوًّا الْمَلِكِ مِنْهٗ، وَاِذَا كَانَ حُزْنُهُ كَانَ دُوًّا الشَّيْطَانِ مِنْهٗ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰی: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۳</sup>.

هیچ‌کس نیست مگر این‌که فرشته و شیطانی با او همراه است، هر وقت فرشته به او نزدیک می‌شود خوشحال می‌گردد و چون شیطان او را وسوسه می‌کند ناراحت می‌گردد.

در روایت ذیل به وجود دو ملک در مقابل دو شیطان برای هر انسانی تصریح شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : فان كل واحد منكم معه ملك عن يمينه يكتب حسناته و ملك عن يساره يكتب سيئاته و معه شيطانان من عند ابليس يغويانه.<sup>۴</sup>

هر کدام از شما دو فرشته در جانب راست و چپ دارد و نیز دو شیطان مأمور از سوی ابلیس با وی همراه است تا او را گمراه کنند.

وجود دو گوش برای قلب، که یک گوش راه ورود الهام‌های رحمانی توسط فرشته است و گوش دیگر محل ورود

<sup>۱</sup> - ق / ۲۳ .

<sup>۲</sup> - تفسیر فخر رازی، ج ۲۸، ص ۱۶۶ .

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۵ .

<sup>۴</sup> - همان، ج ۶۰، ص ۲۷۱؛ ج ۹۱، ص ۱۲ .

وسوسه شیطان، نیز بارها در روایات ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

انَّ لِقَلْبِ أَدْنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: اِفْعَلْ، وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

قلب دارای دو گوش است، وقتی بنده اراده انجام معصیتی می کند، روح ایمانی به او می گوید انجام مده و شیطان می گوید به انجام برسان و چون او مرتکب عصیان گردد، روح ایمان از او خارج می شود.

در روایات به نزول و هبوط دستجات مختلف ملائک و شیاطین در زمان های خاص برانسان اشاره شده است، دسته شیاطین می خواهند بندگان الهی را اغواء نمایند و فریب دهند و دسته فرشتگان نیز می خواهند انسان ها را از دست شیاطین نجات دهند.

به روایت ذیل از پیامبر خدا توجه کنید:

أَوْ لَا أَحَدْتُكُمْ بِهَزِيمَةٍ تَقَعُ فِي ابْلِيسَ وَأَعْوَانِهِ وَجُنُودِهِ أَشَدَّ مِمَّا وَقَعَتْ فِي أَعْدَائِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ ابْلِيسَ إِذَا كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ بَثَّ جُنُودَهُ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَآفَاقِهَا، يَقُولُ لَهُمْ: اجْتَهِدُوا فِي اجْتِنَابِ بَعْضِ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ. وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْثُ مَلَائِكَتَهُ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَآفَاقِهَا يَقُولُ لَهُمْ: سَدُّوا عِبَادِي وَارْشِدُوهُمْ وَكُلُّهُمْ يَسْعُدُ بِكُمْ إِلَّا مَنْ أَبِي وَتَمَرَّدَ وَطَغَى فَإِنَّهُ يَصِيرُ فِي حِزْبِ ابْلِيسَ وَجُنُودِهِ.<sup>۲</sup>

آیا با شما از فراری که برای ابلیس و یاران و لشکریانش پیش می آید و بدتر از هزیمت دشمنان شماست، سخن نگوییم؟ اصحاب عرض کردند: بفرمائید، حضرت فرمودند: به خدایی که مرا به حق به نبوت برانگیخت، چون روز اول شعبان فرارسد، ابلیس لشکریانش را به اطراف عالم می فرستد و به آنها می گوید: در جذب برخی بندگان خدا به سوی خود در این روز بکوشید. و خداوند نیز ملائکه اش را به اطراف ارسال می کند و به آنها می فرماید: راه رخنه شیطان بر بندگانم را ببندید و آنان را ارشاد نمائید و همه آنها به وسیله شما سعادت مند می شوند مگر کسی که سرپیچی کند و طغیان ورزد که او از حزب ابلیس و لشکریان او شود.

بی تردید اگر به وسیله فرشته قرین انسان، رحمت الهی بر آدمی نازل نشود و ابلیس و شیاطین یگانه میدان دار مبارزه با آدمی گردند او همه خلاق را فریب خواهد داد و گمراه خواهد ساخت، خداوند می فرماید:

«... وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبِعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۴۴.

<sup>۲</sup> - همان، ج ۹۴، ص ۶۰.

<sup>۳</sup> - نساء / ۸۳.

اگر فضل و رحمت خداوند نبود، جز عده‌ای اندک از شیطان پیروی می‌کردند.

البته روی هم رفته تعداد ملائک بیش از شیاطین است و گاه در یک واقعه، تعداد بیشماری از آنها نازل می‌شوند. «ابومحمد واقدی» و «زراره بن خلج (صالح)» می‌گویند: قبل از خروج امام حسین علیه‌السلام به‌سوی عراق از ضعف مردم کوفه و عدم استقامتشان در حضور حضرت سخن می‌گفتیم، حضرت با دستانش به آسمان اشاره کرد. درهای آسمان گشوده شد و از فرشتگان به‌قدری که قابل شمارش نبودند، نازل گشتند. سپس حضرت فرمود: اگر حصول اشیاء و زمان اجل نبود، به‌وسیله این فرشتگان با دشمنان جهاد می‌کردم ولی می‌دانم آنجا قتلگاه من و اصحابم می‌باشد و جز فرزندم «علی» زنده نخواهد ماند.<sup>۱</sup>

آخرین حرکات ابلیس

ابلیس که به فریب دادن انسان سوگند یاد کرده است هرگز راضی نمی‌شود که آدمی زاده‌ای با ایمان به خدا از دنیا رود، لذا در تمام عمر و تا آخرین لحظات از وسوسه او باز نمی‌ماند.

بزرگی می‌گفت: در سنین پیری روزی خود را با شیطان در بلندی کوهی دیدم. دست برمحاسنم گذاشتم و بدو گفتم: به پیری و کهولت رسیده‌ام اگر ممکن است از من بگذر. شیطان گفت: این طرف را بنگر. نگریستم، دره‌ای بسیار عمیق دیدم که از شدت خوف عقل انسان را مبهوت می‌ساخت. سپس افزود: در دل من رحم و مروت قرار نگرفته اگر چنگال من بر تو گیر کند و دستم به تو رسد، جای تو ته این دره خواهد بود.<sup>۲</sup>

انسانی که در طول حیات خود، ایمان خویش را محفوظ نگه داشته و با استغفار و انابه، خطاها و لغزشهای خود را شستشو داده و شیاطین را همواره از خود ناامید کرده باشد، وقتی به مرگش نزدیک می‌شود، در معرض وسوسه‌های قوی‌تری از ابلیس و اغوای او قرار می‌گیرد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَخْضِرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ ابْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِيهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكَفْرِ وَ يُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانِ مَوْناً لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ.<sup>۳</sup>

احدی نیست که مرگش فرا رسد مگر این‌که ابلیس شیطانی را موکل او می‌گرداند تا او را به کفر فرمان دهد و وی را در دینش مشکوک سازد تا با این وضع از دنیا برود و البته آن‌که ایمان ثابت دارد، شیطان را بر او تصرفی نیست. شیاطین در آن لحظات حساس تیرهای باقی‌مانده را در چله کمان می‌نهند و آخرین ضربه‌های خود را به‌کار می‌گیرند. اموال، فرزندان، جاه و مقام و جدا شدنش از آنها را به‌خاطرش می‌آورند تا

<sup>۱</sup> - لهوف، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

<sup>۲</sup> - رساله لب‌الالباب، ۷۶.

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۹۵.

بلکه ایمان او را از بین ببرند.

چون آدمی به حال احتضار می‌افتد، ابلیس به بالینش می‌شتابد و به وی می‌گوید: دیدی عاقبت خدا با تو چه کرد؟ و چگونه تو را به سختی جان‌کندن انداخت؟ دیدی نتیجه این همه تلاش و کوشش تو چگونه می‌خواهد از کفت برود؟ اگر اینک از اعتقاد به توحید دست برداری از شدت جان‌کندن نجات می‌یابی. و چون آدمی را به کفر کشاند، برائت خود را از او اعلام می‌دارد:

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

بلی طبعاً آن‌که ایمان عاریه‌ای دارد، ایمانی که جز بر زبانش تأثیر نداشته و در روح و روانش نفوذ نکرده است، اغواء می‌شود و آخرین وعده شیطان را می‌پذیرد و از ایمانش دست برمی‌دارد. اما آن‌که ایمان، ذاتی وی گشته است آخرین حرکات ابلیس چون دیگر وسوسه‌هایش در او بی‌تأثیر می‌شود.  
در تفسیر آیه شریفه:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»<sup>۲</sup>

خداوند مؤمنان را با گفتار ثابت در زندگی دنیا و آخرت پایدار نگه می‌دارد.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

انَّ الشَّيْطَانَ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ مِنْ أَوْلِيَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ، يَأْتِيهِ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ لِيَصُدَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ، فَيَأْبَى اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۳</sup>

هنگام مرگ انسانی از اولیاء و دوستان ما، شیطان از جانب راست و چپ بر او وارد می‌شود تا او را از آنچه که دارد برگرداند و خداوند در آن لحظات مانع او می‌شود و این کلام خداوند است که می‌فرماید: يُثَبِّتُ ...  
و البته علماء و دانشمندان دینی که مدتی ایمان خود را حفظ نموده‌اند، در آن لحظات حساس بیشتر در معرض اغوای ابلیس قرار می‌گیرند.

گویند: دانشمندی را تلقین می‌گفتند و او را به تکرار شهادتین می‌خواندند، ولی وی در پاسخ ملقن می‌گفت: این اول کلام است و همه این‌ها احتیاج به دلیل دارد و اثبات می‌خواهد...

لحظاتی گذشت و به هوش آمده از وی پرسیدند چرا چنین جوابی دادی!

اشاره به صندوقچه‌ای کرد و آن را طلبید و کاغذی را بیرون آورد و پاره نمود و گفت: مبلغی به کسی داده بودم و سند آن را در این صندوقچه گذاشته بودم، هروقت صدای ملقن بلند می‌شد، مرد محاسن سفیدی را در کنار

<sup>۱</sup> - حشر / ۱۶ .

<sup>۲</sup> - ابراهیم / ۲۷ .

<sup>۳</sup> - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۸ .

صندوقچه می دیدم که به من می گفت: اگر بگوئی سند پولت را پاره می کنم، اکنون خودم سند را پاره کردم که دلم متوجه آن نباشد.

قرائت دعای عدیله برای ایمنی از ابلیس و شیاطین در آن لحظات حساس سفارش شده است و تلقین اول که در بالین محتضر خوانده می شود نیز برای طرد شیاطین مؤثر است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقْنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِتَيَّ يَمُوتُوا.<sup>۱</sup>

وقتی در بالین امواتتان حاضر می شوید، شهادتین را به آنان تلقین کنید تا وقتی که از دنیا می روند.

دعای ذیل نیز از جمله ادعیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ.<sup>۲</sup>

خدایا به تو پناه می برم از این که هنگام مرگم، شیطان مرا آشفته کند.

محدوده ممنوعه بر ابلیس

ابلیس توان راهیابی در نظام هستی، غیب الهی، نزول وحی بر انبیاء، و هر آنچه که از حیطة بشر خارج است، ندارد.

آیات ذیل به صراحت به ممنوعیت ابلیس در این موارد پرداخته است.

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا».<sup>۳</sup>

ابلیس و ذریه او را در آفرینش آسمانها و زمین و نیز آفرینش خودشان، گواه نگرفتم و من هیچگاه گمراه کنندگان را یاور قرار نمی دهم.

«وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ \* إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ مُبِينٌ».<sup>۴</sup>

آسمان را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم، مگر آنکه استراق سمع کند که شهاب مبین او را تعقیب کند.

علاوه بر آنچه گفته شد، محدوده ای دیگر که ابلیس توان راهیابی به آن را ندارد، دلهای بندگان مخلص خداوند است. این حقیقتی است که ابلیس خود بدان اعتراف کرده است.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَعُوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَعُوَيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ».<sup>۵</sup>

شیطان گفت: پروردگارا به خاطر این که اغوایم کردی من زمین را برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت

۱- وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۶۲.

۳- کشف / ۵۱.

۴- حجر / ۱۷ و ۱۸.

۵- حجر / ۳۹ - ۴۰.

مگر بندگان خالص تو را.

مثل همین اعتراف، در آیه ۸۳ سوره ص نیز آمده است.

خداوند نیز به آن تصریح فرموده است.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ \* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۱</sup>

این راهی است که به سوی من منتهی می‌شود، تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند.

باید متوجه بود که مخلص غالباً در جایی به‌کار می‌رود که انسان در مسیر اخلاص قرار گیرد و بخواهد راه مستقیم را بی‌ماید، همان‌طور که این لغت در آیات ذیل به این معنا به‌کار رفته است.

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...»<sup>۲</sup>

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند.

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...»<sup>۳</sup>

به آنان فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند.

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۴</sup>

خدا را پاکدلانه و بی‌ریا فراخوانید هر چند کافران را خوش نیاید.

ولی مخلص مرحله‌ای بسیار عالی‌تر است. این صفت، وصف کسانی است که مراحل سیر و سلوک را طی کرده‌اند و به حدی رسیده‌اند که امکان خروجشان از صراط مستقیم نیست، خداوند لباس عصمت بر قامتشان پوشانده و ابلیس را از آنها مأیوس نموده است.

انبیاء الهی علیهم السلام و اهل بیت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و هر آن کس که بخواهد راه آنان را دنبال گیرد و مسیر آنان را بی‌باید از این دسته‌اند.

در اخبار و احادیث از محدود شدن فعالیت ابلیس در ماه مبارک رمضان سخن به میان آمده است. اقتضای رحمت بیکران خداوند در این ماه و مخصوصاً شب قدر، این است که شیطان از هر فعالیتی که مانع رسیدن این رحمت به بندگان شود ممنوع گردد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه شعبانیه می‌فرماید: خداوند دستان ابلیس و شیاطین را در ماه مبارک رمضان بسته است.

<sup>۱</sup> - حجر / ۴۱ و ۴۲ .

<sup>۲</sup> - عنکبوت / ۶۵ .

<sup>۳</sup> - بینه / ۵ .

<sup>۴</sup> - مؤمن / ۱۴ .

الشَّيَاطِينُ مُغْلَوَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْكُمْ<sup>١</sup>.

امام صادق عليه السلام نیز می فرماید:

أَنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تَفْتَحُ فِي رَمَضَانَ وَتُصَقَّدُ الشَّيَاطِينُ<sup>٢</sup>.

در ماه رمضان، درهای آسمان گشوده شده و شیاطین در غلّ و زنجیرند.

---

<sup>١</sup> - بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٣٥٦.

<sup>٢</sup> - مستدرک الوسائل، ج ٧، ص ٤٧٣.